

التمهيد في

علم المنطق

علي الشيرازي

سلسلة

التمهيد في العلوم الاسلامية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





مؤسسه انتشارات دارالعلم

التمهيد في علم المنطق

تأليف: علي شيرواني

الكمية / ٢٠٠٠ نسخة

قيمت / ١٥٠٠ تومان

نوبت چاپ / دوم ١٣٨٧

ناشر / مؤسسه انتشارات دارالعلم

قطع و صفحه / رقعی، ١٢٤ صفحه

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ٢٠، پلاک ٣٥٧

تلفن / ٩ - ٧٧٤٢٢٩٨ فکس / ٧٧٤١٧٩٨ تلفن انبار / ٢٩١٠١٧٧

دفتر تهران / خیابان انقلاب، ١٢ فروردین، ساختمان تجاری ناشران

طبقه همکف شماره ١٦/١٨ تلفن: ٦٦٩٥٥٤٠٥ - ٦٦٩٧٣٨٠٩

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ٧٧٣١٣٥٤ فکس ٧٧٣٢٢٤٣

جميع الحقوق محفوظة للناسر

شابک ٩٧٨-٩٦٤-٢٠٤-٠٠٩-٤ ISBN 978 - 964 - 204 - 009 - 4

www.darol-elm@ketabeqom.com

الحلقة الاولى فى دراسة
علم المنطق

التمهيد في علم المنطق

على الشيرواني

الحلقة الثانية : المنطق
الحلقة الثالثة : منطق الاشارات

الفهرس

١٥ المدخل
١٦ المصطلحات العامة
١٨ العلم ضروري و نظري

الباب الأول مباحث الالفاظ

٢٢ الدلالة
٢٤ الدلالة اللفظية
٢٨ أنواع اللفظ
٣٠ المفرد و المركب
٣١ أقسام المركب

الباب الثاني مباحث الكلى

٣٦ الكلى و الجزى
٣٨ المتواطىء و المشكك
٣٩ النسب الأربع
٤٠ الكليات الخمسة

٤٢ تقسيمات
٤٣ الذاتي و المرضي
٤٥ الخاصة والعرض العام

الباب الثالث التعريف و القسمة

٤٨ التعريف
٥٠ نماذج من الرسم الناقص
٥١ شروط التعريف
٥٤ القسمة
٥٤ اصول القسمة
٥٦ أنواع القسمة
٥٧ أساليب القسمة

الباب الرابع القضايا و أحكامها

٦٠ الفصل الاول : القضايا
٦٠ أقسام القضية
٦٣ أقسام الحملية (١)
٦٦ أقسام الحملية (٢)
٦٧ أقسام الشرطية المتصلة
٦٨ أقسام الشرطية المنفصلة
٧١ الفصل الثاني : أحكام القضايا

٧٢	التناقض
٧٢	شروط التناقض
٧٥	العكس المستوي
٧٨	عكس النقيض
٨٠	الاستدلال المباشر

الباب الخامس الحجة و هيئة تأليفها

٨٦	القياس
٨٨	أقسام القياس
٩١	الاقتراني الحملي
٩٣	الأشكال الأربعة
٩٣	الشكل الأول
٩٦	الشكل الثاني
٩٨	الشكل الثالث
١٠٠	الشكل الرابع
١٠٤	القياس الاستثنائي
١٠٦	حكم الاتصالي
١٠٧	حكم الانفصالي
١٠٩	الاستقراء
١١١	التمثيل

الباب السادس الصناعات الخمس

١١٧	مبادئ الأقيسة
١١٨	١- اليقينيات
١٢١	٢- المظنونات
١٢٢	٣- المشهورات
١٢٣	٤- الوهميات
١٢٤	٥- المسلمات
١٢٥	٦- المقبولات
١٢٥	٧- المشبهات
١٢٥	٨- المخيلات
١٢٦	أقسام الأقيسة بحسب المادة
١٢٩	صناعة البرهان
١٣٢	صناعة الجدل
١٣٦	صناعة الخطابة
١٣٩	صناعة الشعر
١٤١	صناعة المغالطة
١٤٣	أنواع المغالطات

به نام خدای حکیم خِرَد دوست

امروزه رایج‌ترین کتاب برای آموزش منطق، در حوزه و دانشگاه، کتابی است که علامه محمدرضا مظفر (۱۳۲۲ - ۱۳۹۲ ه. ق.) به نام المنطق، تدوین نموده است. ویژگیهای المنطق را در مقدمه ترجمه آن کتاب، آورده‌ام و از تکرار آن در اینجا خودداری می‌کنم.

المنطق انصافاً از حسن تدوین، نگارش و تبویب برخوردار است و در آن نکات بدیع فراوانی آمده است. اما کتابی است گسترده، با حجم حدود ۴۵۰ صفحه در قطع وزیری؛ و کتابی با این حجم برای مرحله مقدماتی آموزش منطق، کتاب مناسبی نیست. از این رو، بر آن شدیم کتابی تدوین کنیم با حجمی بسیار کمتر، تا پیش از المنطق خوانده شود، و درآمدی بر این علم و مدخلی بر آن کتاب باشد.

التمهید فی علم المنطق، که به این منظور و با این هدف تدوین گردید، به عبارتی، منتخب و گزیده‌ای از المنطق است و محتوا و حتی تبویب و تنظیم فصول و بابهای آن، بر اساس المنطق صورت گرفته است. اصول و مبانی این گزینش، شبیه همان اصولی است که در التمهید فی الحکمة الالهیة مورد نظر بوده و در مقدمه آن کتاب مشروحاً ذکر شده است.

به طور کلی معتقدم اولاً: هر رشته علمی باید در طی چند مرحله آموخته شود؛ ثانیاً: برای هر مرحله کتابی متناسب با آن مرحله فراگرفته شود؛ ثالثاً: این کتابها کاملاً هماهنگ با یکدیگر باشند. فی المثل این گونه نباشد که در کتاب اول مبنا یا تعریفی اتخاذ شود و در کتاب دوم مبنا یا تعریفی دیگر. بلکه همان مطالب کتاب اول به نحو عمیق‌تر کتاب دوم مطرح گردد، و فروع و شاخ و برگهای آن ذکر شود. دروس فی علم الاصول نوشته آیت‌الله سید محمدباقر صدر، و مبادئ العربیة، نوشته استاد رشید شرتونی، الگوهای خوبی برای تدوین کتابهای درسی هستند، و در آنها ویژگیهای یادشده بکار رفته است.

در علم منطق، المنطق را کتاب دوم و منطق اشارات بوعلی همراه با شرح خواجه نصیرالدین طوسی را کتاب سوم در نظر گرفتیم، و التمهید فی علم المنطق را به عنوان کتاب اول، متناسب با آن دو کتاب، تدوین کردم. از سوی دیگر، اگرچه اصل اولی در آموزش علوم اسلامی آن است که متن آن به زبان عربی باشد، اما چون نوآموزان این علوم ممکن است

گاهی در فهم عبارات با مشکل مواجه شوند، و نیز به خاطر مزایا و فواید دیگر، ترجمه التمهید فی علم المنطق را نیز، با نام آشنایی با علم منطق فراهم آوردم، تا در صورت لزوم بدان مراجعه شود. آشنایی با علم منطق دارای دو پیوست است. در پیوست نخست به طور بسیار فشرده تاریخچه علم منطق از آغاز تا کنون آورده شده است. و در پیوست دوم، یکی از مهمترین بحثهای منطق، بسط یافته و با شیوه‌های نوین ارائه شده است. این پیوست نوشته استاد محترم جناب دکتر لطف‌الله نبوی است، و برای نخستین بار در این کتاب منتشر می‌شود. از ایشان که با بزرگواری اجازه نشر آن را به نگارنده دادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

در پایان باید از فاضل ارجمند جناب حجت‌الاسلام حمید هادوی، که نگارنده را در فراهم آوردن این نوشتار یاری دادند، و نیز مدیر محترم مؤسسه انتشارات دارالعلم، که اسباب نشر این مجموعه را فراهم ساختند و از هیج مساعدتی دریغ نورزیدند، تشکر کنم.

امید که این خدمت اندک نزد باری تعالی مقبول افتد، و برای جامعه فرهنگی ایران اسلامی سودمند باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

قم - حوزه علمیه

علی شیروانی

معرفی دوره التمهید فی العلوم الاسلامیة

به عقیده نگارنده، مجامع آموزشی ما، اعم از حوزه و دانشگاه، نیاز مبرمی به کتابهای آموزشی با سبکها و شیوه‌های نوین آموزشی دارد. این نیاز، به ویژه در زمینه علوم اسلامی، بسیار چشمگیر است. چراکه با پیروزی انقلاب اسلامی، طیف وسیعی از جوانان این کشور، و بلکه جهان اسلام، در صدد آشنایی با علوم اسلامی برآمده‌اند، و باید برای آنان کتابهای متناسب تدوین شود.

نگارنده سالهاست این نیاز را دریافته و در آرزوی برداشتن گامی، هرچند کوچک، در پاسخ به این نیاز بوده است. سرانجام این ایده به تدوین مجموعه عربی التمهید فی العلوم الاسلامیة، و دوره فارسی آشنایی با علوم اسلامی منتهی شد. ویژگیهای این مجموعه از قرار زیر است:

۱- کتابهای این مجموعه تقریباً همگی به صورت متنی و در کمال ایجاز و اختصار تنظیم شده است، و بیشتر آنها باید با کمک استاد خوانده شود؛ به دیگر سخن، کتابهای این مجموعه، کتابهای درسی است.

۲- مخاطبان این مجموعه کسانی هستند که تازه می‌خواهند علوم اسلامی را فرا بگیرند. و کتابهای این مجموعه در هر عنوان، نخستین کتابی است که خوانده می‌شود.

معرفی دوره التمهید فی العلوم الاسلامیة □ ۱۳

۳- برای هر عنوان، یک یا دو کتاب، برای دوره‌های دوم و سوم، معرفی شده است. در واقع ایده نگارنده آن بوده است که مثلاً علم منطق را دانشجو یا طلبه باید مرحله به مرحله بیاموزد. برای مرحله اول منطق، التمهید فی علم المنطق تدوین شد، و برای مرحله دوم آن، المنطق از علامه مظفر، و برای مرحله سوم، منطق اشارات، نوشته بوعلی همراه با شرح خواجه نصیر طوسی معرفی شده است.

۴- تلاش شده است، کتابی که در دوره التمهید فی العلوم الاسلامیة یا دوره آشنایی با علوم اسلامی تدوین می‌شود، کاملاً متناسب با کتاب دوم و سوم باشد که معرفی می‌شود. مثلاً التمهید فی الحکمة الالهیة، کاملاً همخوان و متناسب با بدایة الحکمة است که برای مرحله دوم در نظر گرفته شده است.

۵- سعی شده است در هر عنوان، کتاب، به دو زبان عربی و فارسی باشد. عربی آن در سلسله التمهید فی العلوم الاسلامیة و فارسی آن در دوره آشنایی با علوم اسلامی. فی المثل ترجمه التمهید فی الحکمة الالهیة با عنوان آشنایی با حکمت الهی، عرضه شده است.

۶- اگر در یک موضوع کتابی یافتیم که غرض را در حد مطلوب تأمین می‌کند، همان کتاب را، با تصحیح و حروفچینی و صفحه‌آرایی امروزی، و در صورت نیاز همراه با مقدمه، با نام همان نویسنده در این مجموعه قرار داده‌ایم. مثلاً در عرفان عملی، منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری کتاب مناسبی است، لذا آن را تصحیح کرده، همراه با مقدمه‌ای حدود ۲۰ صفحه در این سلسله قرار داده‌ایم.

امید که این مجموعه مفید و سودمند واقع شود. والسلام

المدخل

الحاجة إلى المنطق

حاجتنا إلى المنطق هي تصحيح أفكارنا. ولو قلتم: إن الناس يدرسون المنطق ويخطئون في تفكيرهم فلا نفع فيه، قلنا لكم: إن الناس يدرسون علمي النحو والصرف، فيخطئون في نطقهم، وليس ذلك إلا لأن الدارس للعلم لا يحصل على ملكة العلم، أو لا يراعي قواعده عند الحاجة، أو يخطئ في تطبيقها، فيشذ عن الصواب.

* * *

تعريف علم المنطق

ولذلك عَرَفُوا عِلْمَ المنطق بِأَنَّهُ: آلةٌ قانونيةٌ تعصمُ مراعاتها الذهنَ عن الخطأِ في الفكرِ.

و ببيان أوضح: علمُ المنطق يعلمُك القواعدَ العامةَ للتفكيرِ الصحيحِ حتَّى ينتقلَ ذهنك إلى الأفكارِ الصحيحةِ في جميعِ العلومِ، فيعلمك على أيةِ هيئةٍ وترتيبٍ فكريٍّ تنتقلُ مِنْ الصورِ الحاضرةِ في ذهنك إلى الأمورِ الغائبةِ عنك.

المصطلحات العامة

العلم

عَرَفُوا العِلْمَ بِأَنَّهُ: حُضُورُ صورةِ الشَّيْءِ عندَ العقلِ.
أو فقل: انطباعها في العقل، لا فرق بين التعبيرين في المقصود.

التصوُّر والتَّصديق

إِذَا رَسَمْتَ مَثَلًا تحدثُ في ذهنك صورةً لَهُ، هي علمُك بهذا المثلث، ويسمى هذا العلمُ بالتَّصوُّر. وهو تصوُّر مجرد لا يستتبع

جزماً ولا اعتقاداً. وإذا تنبّهت إلى زوايا المثلث تحدث لها أيضاً صورة في ذهنك. وهي أيضاً من التصوّر المجرّد. وإذا رسّمت خطأ أفقيّاً وفوقه خطأ عمودياً مقاطعاً له تحدث زاويتان قائمتان، فتنشق صورة الخطين والزائيتين في ذهنك. وهي من التصوّر المجرّد أيضاً.

وإذا أردت أن تُقارن بين القائمتين ومجموع زوايا المثلث، فتسأل في نفسك هل هما متساويان؟ وتشك في تساويهما، تحدث عندك صورة لنسبة التساوي بينهما وهي من التصوّر المجرّد أيضاً.

فإذا برهنت على تساويهما تحصل لك حالة جديدة مغايرة للحالات السابقة. وهي ادراكك لمطابقة النسبة للواقع المستلزم لحكم النفس واذعانها وتصديقها بالمطابقة. وهذه الحالة، أي صورة المطابقة للواقع التي تعقلتها وأدركتها، هي التي تسمى بالتصديق، لأنّها ادراك يستلزم تصديق النفس واذعانها.

اذن، ادراك زوايا المثلث، وادراك الزاويتين القائمتين، وادراك نسبة التساوي بينهما كلّها تصورات مجردة لا يتبعها حكم وتصديق. أمّا ادراك أنّ هذا التساوي صحيح واقع مطابق

للحقيقة في نفس الأمر فهو تصديق.

وكذلك إذا أدركت أنّ النسبة في الخبر غير مطابقة للواقع،
فهذا الإدراك تصديق.

بماذا يتعلق التصديق والتصور؟

ليس للتصديق إلا مورد واحد يتعلّق به، وهو النسبة في الجملة
الخبرية عند الحكم والادّعاء بمطابقتها للواقع أو عدم مطابقتها.
وأما التصوّر فيتعلّق بكلّ شيء سواء كان حكماً أو غير حكم،
مفرداً أو جملة.

العلم ضروري ونظري

ينقسم العلم بكلا قسميه، التصوّر والتصديق، إلى قسمين:

١- الضروري ويسمى أيضاً البديهي؛ وهو ما لا يحتاج في
حصوله إلى كسب ونظر وفكر، كتصوّرنا لمفهوم الوجود والعدم
ومفهوم الشيء، وكتصديقنا بأنّ الكلّ أعظم من الجزء، وبأنّ
النقيضين لا يجتمعان، وبأنّ الشمس طالعة، وأنّ الواحد نصف
الاثنين.

٢- والنظري؛ وهو ما يحتاج حصوله إلى كسب ونظر وفكر، كتصوّرنا لحقيقة الروح والكهرباء، وكتصديقنا بأنّ الأرض ساكنة أو متحركة حول نفسها وحول الشمس؛ ويسمى أيضاً الكسبي.

تعريف النظر أو الفكر

النظر أو الفكر هو «اجراء عملية عقلية في المعلومات الحاضرة لأجل الوصول إلى المطلوب». والمطلوب هو العلم بالمجهول الغائب. وبتعبير آخر أدق انّ الفكر هو: «حركة العقل بين المعلوم والمجهول».

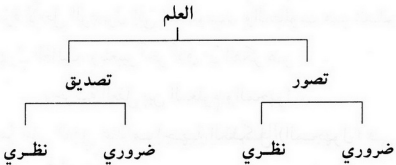
وتمرّ على العقل عند مواجهة المشكل (المجهول) في تفكيره خمسة أدوار:



- ١- مواجهة المشكل (المجهول).
- ٢- معرفة نوع المشكل، فقد يواجه المشكل ولا يعرف نوعه.
- ٣- حركة العقل من المشكل إلى المعلومات المخزونة عنده.
- ٤- حركة العقل - ثانياً - بين المعلومات، للفحص عنها وتأليف ما يناسب المشكل ويصلح لحلّه.

٥- حركة العقل - ثالثاً - من المعلوم الذى استطاع تأليفه ممّا عنده إلى المطلوب.

وهذه الأدوار الثلاثة الأخيرة أو الحركات الثلاث هي الفكر أو النظر، وهذا معنى حركة العقل بين المعلوم والمجهول.



خلاصة تقسيم العلم





الباب الأوّل

مباحث الألفاظ



الدالة

تعريف الدلالة

إذا سمعت طريقة بابك ينتقل ذهنك - لا شك - إلى أنّ شخصاً على الباب يدعوك. وليس ذلك إلاّ لأنّ هذه الطريقة كشفت عن وجود شخص يدعوك. وان شئت قلت: أنّها دلت على وجوده. اذن، طريقة الباب دالّ، ووجود الشخص الداعي مدلول، وهذه الصفة التي حصلت للطريقة دلالة.

وهكذا، كلّ شيء إذا علمت بوجوده، فينتقل ذهنك منه إلى وجود شيء آخر نسميه دالاً، والشيء الآخر مدلولاً، وهذه الصفة التي حصلت له دلالة.

فيتضح من ذلك أنّ الدلالة هي: «كون الشيء بحالة إذا علمت بوجوده انتقل ذهنك إلى وجود شيء آخر».

أقسام الدلالة

لاشك أنّ انتقال الذهن من شيء إلى شيء لا يكون بلا سبب، وليس السبب إلّا رسوخ العلاقة بين الشئين في الذهن، وهذه العلاقة الذهنية أيضاً لها سبب. وسببها العلم بالملازمة بين الشئين خارج الذهن. ولاختلاف هذه الملازمة، من كونها ذاتية أو طبيعية أو بوضع واضع وجعل جاعل، قسّموا الدلالة إلى أقسام ثلاثة: عقلية وطبيعية ووضعية.

١- الدلالة العقلية: وهي فيما إذا كان بين الدال والمدلول ملازمة ذاتية في وجودهما الخارجي، كالأثر والمؤثر.

٢- الدلالة الطبيعية: وهي فيما إذا كانت الملازمة بين الشئين ملازمة طبيعية، أعني يقتضيها طبع الإنسان. وأمثلة ذلك كثيرة، فمنها اقتضاء طبع الناس أن يقول: آخ عند الحس بالألم، وآه عند التوجع، و آف عند التأسف والتضجر.

٣- الدلالة الوضعية: وهي فيما إذا كانت الملازمة بين

الشيئين تنشأ من التواضع والاصطلاح على أن وجود أحدهما يكون دليلاً على وجود الثاني، كالخطوط التي اصطلاح على أن تكون دليلاً على الألفاظ.

أقسام الدلالة الوضعية

وهذه الدلالة الوضعية تنقسم إلى قسمين:

أ- الدلالة اللفظية: إذا كان الدال الموضوع لفظاً.

ب- الدلالة غير اللفظية: إذا كان الدال الموضوع غير

لفظ، كالأشارات والخطوط.

الدلالة اللفظية

تعريفها

الدلالة اللفظية: «هي كون اللفظ بحالة ينشأ من العلم بصدوره من المتكلم العلم بالمعنى المقصود به».

أقسامها

الدلالة اللفظية على ثلاثة أقسام: المطابقة، والتضمنية،

والالتزامية. توضيح ذلك انّ اللفظ يدلّ على المعنى من ثلاثة أوجه متباينة:

الوجه الأوّل: المطابقة؛ بأن يدلّ اللفظ على تمام معناه الموضوع له ويطابقه، كدلالة لفظ الكتاب على تمام معناه، فيدخل فيه جميع أوراقه وما فيه من نقوش وغلّاف. وتسمى الدلالة حينئذ المطابقة أو التطابقية، لتطابق اللفظ والمعنى.

الوجه الثاني: التضمن؛ بأن يدلّ اللفظ على جزء معناه الموضوع له الداخِل ذلك الجزء في ضمنه، كدلالة لفظ الكتاب على الورق وحده أو الغلاف. فلو بعث الكتاب يفهم المشتري دخول الغلاف فيه. وتسمى هذه الدلالة التضمنية.

الوجه الثالث: الالتزام؛ بأن يدلّ اللفظ على معنى خارج عن معناه الموضوع له لازم له يستتبعه استتباع الرفيق اللازم الخارج من ذاته، كدلالة لفظ الدواة على القلم. وتسمى هذه الدلالة الالتزامية.

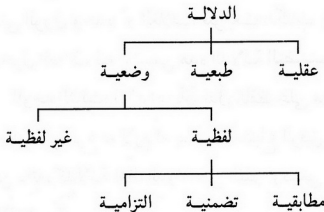
شرط الدلالة الالتزامية

يشترط في هذه الدلالة أن يكون التلازم بين معنى اللفظ

والمعنى الخارج اللازم تلازماً ذهنياً، فلا يكفي التلازم في الخارج فقط من دون رسوخه في الذهن، وإلا لما حصل انتقال الذهن.

ويشترط، أيضاً، أن يكون التلازم واضحاً بيّناً، بمعنى أنّ الذهن إذا تصوّر معنى اللفظ ينتقل إلى لازمه بدون حاجة إلى توسط شيء آخر.

الخلاصة



تمرينات

- ١- بيّن أنواع الدلالة فيما يأتي:
أ- دلالة عقرب الساعة على الوقت.

- ب - دلالة صوت السعال على ألم الصدر.
ج - دلالة قيام الجالس على احترام القادم.
د - دلالة حمرة الوجه على الخجل و صفوته على الوجل.
هـ - دلالة حركة رأس المسؤول الى الاسفل على الرضا والى الاعلى على عدم الرضا.

٢- اصنع جدولاً للدلالات الثلاث (العقلية و اختيها) وضع في كل قسم ما يدخل فيه من الامثلة الآتية:

- أ - دلالة الصعود على السطح على وجود السلم.
ب - دلالة فقدان حاجتك على أخذ سارق لها.
ج - دلالة الانين على الشعور بالالم.
د - دلالة كثرة الكلام على الطيش وقلته على الرزانة.
هـ - دلالة الخط على وجود الكاتب.
و - دلالة سرعة النبض على الحمى.
ز - دلالة صوت المؤذن على دخول وقت الصلاة.
٣- عيّن اقسام الدلالة اللفظية من الامثلة الآتية:
أ - دلالة لفظ الكلمة على (القول المفرد).
ب - دلالة لفظ الكلمة على (القول) وحده أو (المفرد) وحده.
ج - دلالة لفظ السقف على الجدار.
د - دلالة لفظ الشجرة على ثمرتها.
هـ - دلالة لفظ السيارة على محركها.

و- دلالة لفظ الدار على غرفها.
 ز- دلالة لفظ النخلة على الطريق إليها عند بيعها.

أنواع اللفظ

إنّ اللفظ الواحد إذا نسب إلى معناه، فهو على أقسام خمسة:

- ١- المختص : وهو اللفظ الذي ليس له إلا معنى واحد
 فاختص به، مثل حديد و حيوان.
- ٢-المشترك : وهو اللفظ الذي تعدد معناه وقد وضع للجميع
 كلاً على حدة، ولكن من دون أن يسبق وضعه لبعضها على
 وضعه للآخر؛ مثل «عين» الموضوع لحاسة النظر و ينبوع الماء
 و الذهب وغيرها، ومثل «الجون» الموضوع للأسود والأبيض.
 والمشارك كثير في اللغة العربية.

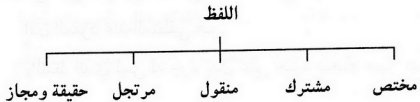
- ٣- المنقول : وهو اللفظ الذي تعدد معناه وقد وضع
 للجميع، كالمشترك، ولكن يفترق عنه بأنّ الوضع لأحدها مسبق
 بالوضع للآخر مع ملاحظة المناسبة بين المعنيين في الوضع
 اللاحق، مثل لفظ الصلاة الموضوع أولاً للدعاء ثم نقل في
 الشرع الإسلامي لهذه الأفعال المخصوصة من قيام وركوع

وسجود ونحوها لمناسبتها للمعنى الأول.

٤- المرتجل : و هو كالمنقول بلا فرق إلا أنه لم تلحظ فيه المناسبة بين المعنيين، ومنه أكثر الأعلام الشخصية.

٥- الحقيقة والمجاز : و هو اللفظ الذي تعدد معناه، ولكنه موضوع لا حد المعاني فقط، واستعمل في غيره - لعلاقة ومناسبة بينه وبين المعنى الأول الموضوع له - من دون أن يبلغ حدَّ الوضع في المعنى الثاني، فيسمى حقيقة في المعنى الأول، و مجازاً في الثاني، ويقال للمعنى الأول معنى حقيقي، وللثاني مجازي.

الخلاصة



تمرينات

١- هذه الالفاظ المستعملة في هذا الباب (مختص، مشترك، منقول، الى آخره) من أي اقسام اللفظ الواحد؟ أي انها مختصة او مشتركة او غير ذلك.

٢- اذكر ثلاثة امثلة لكل من اقسام اللفظ الواحد الخمسة.

٣- كيف تميز بين المشترك و المنقول؟

المفرد والمركب

ينقسم اللفظ باعتبار دلالاته على معناه إلى قسمين:

أ- المفرد. ويقصد المنطقيون به:

أولاً: اللفظ الذي لا جزء له، مثل الباء من قولك: كتبت بالقلم،

و «ق» فعل أمر من وقى يقى.

ثانياً: اللفظ الذي له جزء إلا أن جزء اللفظ لا يدل على جزء

المعنى حين هو جزء له، مثل: محمد، علي، قرأ.

اذن المفرد عند المنطقي هو:

«اللفظ الذي ليس له جزء يدل على جزء معناه حين هو

جزء».

والمفرد على ثلاثة أقسام:

١- الاسم، مثل: قلم، مدرسة.

٢- الكلمة، مثل: خرج و يدخل. وهي الفعل في علم النحو.

٣- الأداة، مثل: في و عن. وهي الحرف في علم النحو.

ب - المركب: ويسمى القول. وهو اللفظ الذي له جزء يدل على جزء معناه حين هو جزء، مثل الخمر مضر، فالجزءان: الخمر، و مضر يدل كل منهما على جزء معنى المركب.

أقسام المركب

المركب: تام وناقص.

التام: خبر وانشاء.

أ- التام والناقص

بعض المركبات للمتكلم أن يكتفي به في افادة السامع، والسامع لا ينتظر منه اضافة لفظ آخر لاتمام فائدته، مثل: الصبر شجاعة. فهذا هو المركب التام. ويعرّف بأنه: «ما يصح للمتكلم السكوت عليه».

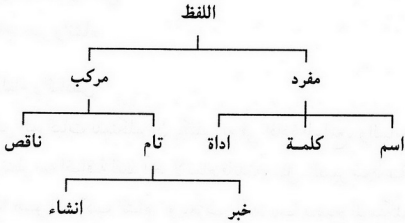
أما إذا قال: «الصبر» وسكت، فإن السامع يبقى منتظراً ويجده ناقصاً، حتى يتم كلامه، فمثل هذا يسمى المركب الناقص. ويعرّف بأنه: «ما لا يصح السكوت عليه».

ب - الخبر والانشاء

الخبر هو: «المركب التام الذي يصح أن نصفه بالصدق أو الكذب»؛ مثل: زيد قائم.

الانشاء هو: «المركب التام الذي لا يصح أن نصفه بالصدق أو الكذب»؛ مثل: احفظ الدرس، لا تجالس دعاة السوء.

الخلاصة



تمرينات

١- ميز الالفاظ المفردة و المركبة مما يأتى:

عبدالله	المدينة المنورة
ابوالقاسم	محمد الباقر
منتدى النشر	رئيس الجمهورية
عاصمة	اجلس

٢- ميز المركبات التامة و الناقصة و الخبر و الانشاء مما يأتي:

جاء حسن إن يجئ

إن ينزل المطر ما اعظم خطر الانسان

اشتريت الكتاب يا على



حذر حسيناً هل المريخ مسكون؟

٣- اذكر كم هي الانشاءات في سورة الضحى؟



الباب الثاني

مباحث الكلي



الكلي والجزئي

الجزئي هو: «المفهوم الذي يمتنع صدقه على أكثر من واحد»،
مثل مفهوم: محمد و طهران.

والكلي هو: «المفهوم الذي لا يمتنع صدقه على أكثر من واحد». مثل مفهوم: انسان و حيوان.

الجزئي الاضافي

الجزئي الذي تقدم البحث عنه يسمى الجزئي الحقيقي. وهنا اصطلاح آخر للجزئي يقال له الجزئي الاضافي. وهو كل مفهوم بالاضافة إلى مفهوم أوسع منه دائرة، سواء كان جزئياً حقيقياً أو

كلياً. فزيد مثلاً جزئي حقيقي في نفسه وجزئي اضافي بالقياس إلى الحيوان، والحيوان مفهوم كلي في نفسه وجزئي اضافي بالقياس إلى الجسم النامي.

اذن يمكن تعريف الجزئي الاضافي بأنه الأخص من شيء أو «المفهوم المضاف إلى ما هو أوسع منه دائرة».

تمرين

حدّد المفاهيم الجزئية والكلية في مايلي:

سقراط - افلاطون - اثينا - اليونان - الحكيم - المدينة - البلد - القرية -
البحر - البحر الاحمر - بحر الخزر - البحيرة - هذا الجبل - جبل دماوند -
ملك - جبل - نجم - ماء - كحول - ذئبق - كوكب - قمر - ابن سينا -
ملاصدرا - الخواجه نصير - أب - أحمد - حسين - هذا الكتاب - ذلك
الاستاذ - الحيوان - صلاة الظهر - صلاة الصبح - الصلاة - جبرئيل - شمس
المجرة الشمسية - بحر من زئبق - جبل الماس - الصلاة التي صليتها اليوم
صباحا - ميكائيل - شهيد - مقتول - الكعبة - الايثار - الزاهد - العادل -
خط - عدد - مسجد الشيخ لطف الله - اللفظ - شاة - قطع غنم - مسجد -
سواد - بياض - جامعة طهران - سلمان الفارسي - الحكيم العارف -
رسول الله.

المتواطىء والمشكك

ينقسم الكلّي إلى المتواطىء والمشكك.

توضيح ذلك أنّك إذا لاحظت كلياً مثل الإنسان وطبقته على أفرادها، فإنّك لا تجد تفاوتاً بين الأفراد في نفس صدق المفهوم عليه؛ فزيد وعمرو وخالد إلى آخر أفراد الإنسان من ناحية الإنسانية سواء.

ومثل هذا الكلّي المتوافقة أفرادها في مفهومه يسمى الكلّي المتواطىء، أي المتوافقة أفرادها فيه، والتواطؤ: هو التوافق والتساوي.

وإذا لاحظت كلياً مثل مفهوم البياض والعدد وطبقته على أفرادها، تجد، على العكس من النوع السابق، تفاوتاً بين الأفراد في صدق المفهوم عليها، بالاشتداد أو الكثرة. فنرى بياض الثلج أشد بياضاً من بياض القرطاس، وكل منهما بياض، وعدد الألف أكثر من عدد المائة، وكل منهما عدد.

وهكذا الكلّي المتفاوتة أفرادها في صدق مفهومه عليها يسمى الكلّي المشكك؛ والتفاوت يسمى تشكيكاً.

النسب الأربع

كل معنى إذا نسب إلى معنى آخر يغيره ويباينه مفهوماً فالنسبة بينهما لا يخلو عن أحد الأقسام التالية:

١- نسبة التساوي: وتكون بين المفهومين اللذين يشتركان في تمام أفرادهما، كالإنسان والضاحك، فإنَّ كلَّ إنسان ضاحك وكلَّ ضاحك إنسان.

٢- نسبة العموم والخصوص مطلقاً: وتكون بين المفهومين اللذين يصدق أحدهما على جميع ما يصدق عليه الآخر وعلى غيره، ويقال للأول: الأعم مطلقاً، وللثاني الأخص مطلقاً، كالحيوان والإنسان، فكل ما صدق عليه الإنسان يصدق عليه الحيوان، ولا عكس؛ فإنه يصدق الحيوان بدون الإنسان.

٣- نسبة العموم والخصوص من وجه: وتكون بين المفهومين اللذين يجتمعان في بعض مصاديقهما، ويفترق كل منهما عن الآخر في مصاديق تخصه، كالطير والأسود.

٤- نسبة التباين: وتكون بين المفهومين اللذين لا يجتمع أحدهما مع الآخر في فرد من الأفراد أبداً، مثل الحجر والحيوان.

تمرين

حدّد ائى من النسب الاربع بين كل من الكليين التالين:

ذوالفقرات و اللبون - الانسان و السواد - الموحد و المشرك - الافعى و السم - الخفائر و اللبون - الفلز و المعدني - الحيوان و الحامى - الجسم و ذوالابعاد الثلاث - الفنان و الرسام - الدائرة و الشكل - الدائرة و منحنى الدور - اليحوان و الضاحك - الفاكهة و اللذيذة - الطاولة و المنضدة - المحسوس و المعقول - الماء القليل و ماء الكُر - الرسول و اولوالعزم - المبتدأ و المرفوع - الفعل و المبنى - المشروب و الخل - الحليب و اللبن - الماء و الثلج - الدجاج و البيض - الصلاة و الواجب - المثلث المتساوى الاضلاع و القائم الزاوية - المثلث المتساوي الساقين و المثلث القائم الزاوية - الحروف و المبنى - المادّي و المجرّد - الثابت و السيّار - الصواب و الخطأ - السواد و الحيوان - الايراني و الآسيويى - الايراني و المسلم - المقتول و الشهيد - الكاثوليكي و المسيحي - الكاثوليكي و الاوربي - الكاثوليك و المؤمن بالابا - المادي و الموجود - الجسم و المتحيّز - الحصان و الصاهل - البديهي و المعلوم - الاشعري و المعتزلي - الواجب و المستحب - الواجب الكفائي و الواجب العيني - الثنائيات و الغزل - الرباعيات و الغزل.

الكليات الخمسة

الكلي: ذاتي وعرضي.

الذاتي: نوع وجنس وفصل.

العرضي: خاصة وعرض عام.

النوع

النوع هو تمام الحقيقة المشتركة بين الجزئيات المتكثرة بالعدد فقط في جواب ما هو؟ مثل «الانسان»؛ فإنه تمام الحقيقة المشتركة بين زيد وعمرو وسائر أفرادهم، وأفراده مشتركة في تمام حقيقتها.

الجنس

الجنس هو تمام الحقيقة المشتركة بين الجزئيات المتكثرة بالحقيقة في جواب ما هو؟ مثل «الحيوان»؛ فإنه تمام الحقيقة المشتركة بين البقر والغنم وسائر الحيوانات، مع اختلاف بعضها من بعض في جزء من حقيقتها.

الفصل

الفصل جزء من مفهوم الماهية، ولكنه الجزء المختص بها الذي

يميزها عن جميع ما عداها، كما أنّ الجنس جزؤها المشترك الذي أيضاً يكون جزءاً للماهيات الأخرى.

ويصح أن نقول أنّ الفصل يقع في جواب أي شيء؟ وشيء كناية عن الجنس الذي عُرف قبل السؤال عن الفصل. كما اذا رأينا شبحاً من بعيد و عرفنا أنه حيوان و جهلنا خصوصيته، فنسأل و نقول: أيّ حيوان هو في ذاته؟ و الجواب: «ناطق»، و هو فصل الانسان؛ او «صاهل»، و هو فصل الفرس. وعليه يتضح تعريف الفصل بما يأتي:

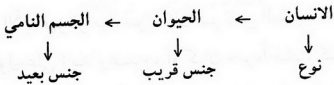
«الفصل هو جزء الماهية المختص بها الواقع في جواب أي شيء هو في ذاته».

تقسيمات

الجنس قريب وبعيد

الجنس القريب: هو أقرب جنس إلى نوعه، مثل الحيوان بالاضافة إلى الإنسان.

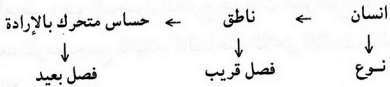
والجنس البعيد: هو ما يقع بعد الجنس القريب، مثل الجسم النامي بالاضافة إلى الإنسان، فإنه يقع بعد الحيوان.



الفصل قريب وبعيد

الفصل القريب: هو أقرب فصل إلى نوعه، مثل الناطق بالاضافة إلى الإنسان.

والفصل البعيد: هو ما يقع بعد الفصل القريب، مثل الحساس المتحرك بالإرادة - الذي هو فصل لنوع الحيوان - بالاضافة إلى الإنسان.



الذاتي والعرضي

الذاتي

الذاتي: هو المحمول الذي تتقوّم ذات الموضوع به غير خارج عنها. ونعني بما تتقوّم ذات الموضوع به أنّ ماهية الموضوع لا

تتحقق إلاّ به فهو قوامها، سواء كان هو نفس الماهية، كالإنسان المحمول على زيد وعمرو، أو كان جزءاً منها، كالحيوان المحمول على الإنسان أو الناطق المحمول عليه، فإنّ نفس الماهية أو جزأها يسمى ذاتياً.

وعليه، فالذاتي يعم النوع والجنس والفصل، لأنّ النوع نفس الماهية الداخلة في ذات الأفراد، والجنس والفصل جزءان داخلان في ذاتها.

العرضي


العرضي: هو المحمول الخارج عن ذات الموضوع، لاحقاً له بعد تقومه بجميع ذاتياته، كالضاحك اللاحق للإنسان، والماشي اللاحق للحيوان.

وعندما يتضح هذا الاصطلاح ندخل الآن في بحث باقي الكليات الخمسة، وقد بقي منها أقسام العرضي، فإنّ العرضي ينقسم إلى: الخاصّة والعرض العام.

الخاصة والعرض العام



الخاصة: هو الكلي الخارج المحمول الخاص بموضوعه،
كالضاحك والشاعر بالنسبة إلى الإنسان.

العرض العام: هو الكلي الخارج المحمول على موضوعه
وغيره، كالماشي بالقياس إلى الإنسان.



الباب الثالث

التعريف والقسمة



التعريف

التعريف هو بيان حقيقة الشيء أو ايضاح معناه.
والتعريف على قسمين: حدّ ورسم.
وكلّ من الحد والرسم: إمّا تام وإمّا ناقص.

١- الحد التام

وهو التعريف بجميع ذاتيات المعرّف، ويقع بالجنس والفصل
القريبين لاشتمالهما على جميع ذاتيات المعرّف، فإذا قيل: ما
الإنسان؟ فيجوز أن تجيب بآته: حيوان ناطق. وهذا حدّ تام فيه
تفصيل ما أجمله اسم الانسان، ويشتمل على جميع ذاتياته.

٢- الحد الناقص

وهو التعريف ببعض ذاتيات المعرّف، ولا بدّ أن يشتمل على الفصل القريب على الأقل، ولذا سمّي ناقصاً؛ وهو يقع تارة بالجنس البعيد والفصل القريب، وأخرى بالفصل وحده.

مثال الأوّل أن تقول لتحديد الانسان: جسم نام ناطق.
ومثال الثاني أن تقول لتحديد الانسان أيضاً: ناطق.

٣- الرسم التام

وهو التعريف بالجنس والخاصة، كتعريف الإنسان بأنه حيوان ضاحك فاشتمل على الذاتي والعرضي، ولذا سمّي تاماً.

٤- الرسم الناقص

وهو التعريف بالخاصة وحدها، كتعريف الإنسان بأنه ضاحك، فاشتمل على العرضي فقط، فكان ناقصاً.

نماذج من الرسم الناقص

١- التعريف بالمثال

كثيراً ما نجد العلماء يستعينون على تعريف الشيء بذكر أحد أفرادهِ ومصاديقه مثلاً له، وهذا ما نسميه التعريف بالمثال. وهو أقرب إلى عقول المبتدئين في فهم الأشياء وتمييزها. والتعريف بالمثال ليس قسماً خامساً للتعريف، بل هو من التعريف بالخاصة، لأنّ المثال ممّا يختص بذلك المفهوم، فيرجع إلى الرسم الناقص.

٢- التعريف بالتشبيه

ومما يلحق بالتعريف بالمثال ويدخل في الرسم الناقص أيضاً التعريف بالتشبيه. وهو أن يشبه الشيء المقصود تعريفه بشيء آخر لجهة شبه بينهما، على شرط أن يكون المشبه به معلوماً عند المخاطب بأنّ له جهة الشبه هذه.

ومثاله تشبيه الوجود بالنور، وجهة الشبه بينهما أنّ كلّاً منهما ظاهر بنفسه مظهر لغيره.

٣- التعريف بالقسمة

وهو التعريف بذكر أقسام الشيء، كأن يقال في تعريف الكلمة أنها اسم وفعل وحرف.

شروط التعريف

الغرض من التعريف تفهيم مفهوم المعرف وتمييزه عما عداه، ولا يحصل هذا الغرض إلا بشروط خمسة:

الأول: أن يكون التعريف مساوياً للمعرف في الصدق، أي يجب أن يكون التعريف ما نعاً جامعاً.

فعلى هذا لا يجوز التعريف بالأمور الآتية:

١- بالأعم: لأنّ الأعم لا يكون مانعاً، كتعريف الإنسان بأنه حيوان يمشي على رجلين، فإنّ جملة من الحيوانات تمشي على رجلين.

٢- بالأخص: لأنّ الأخص لا يكون جامعاً، كتعريف الإنسان بأنه حيوان متعلّم، فانه ليس كلّما صدق عليه الانسان هو متعلّم.

٣- بالمباين: لأنّ المتباينين لا يصح حمل أحدهما على الآخر، ولا يتصادقان أبداً.

الثانى: أن يكون التعريف أجلى مفهوماً وأعرف عند المخاطب من المعرف. وإلا فلا يتم الغرض من شرح مفهومه، فلا يجوز - على هذا - التعريف بالأمرين الآتيين:

١- بالمساوي في الظهور والخفاء، كتعريف الفرد بأنه عدد ينقص عن الزوج بواحد، فإنّ الزوج ليس أوضح من الفرد ولا أخفى، بل هما متساويان في المعرفة.

٢- بالأخفى معرفة، كتعريف النور بأنه قوّة تشبه الوجود.

الثالث: ألا يكون التعريف عين المعرف فى المفهوم، كتعريف الحركة بالانتقال والانسان بالبشر تعريفاً حقيقياً، بل يجب تغايرهما، إمّا بالإجمال والتفصيل، كما في الحد التام، أو بالمفهوم، كما في التعريف بغيره.

الرابع: أن يكون خالياً من الدور، وصورة الدور في التعريف أن يكون التعريف مجهولاً في نفسه، ولا يعرف إلا بالمعرف، فبينما أنّ المقصود من التعريف هو تفهيم المعرف بواسطة التعريف، وإذا التعريف في الوقت نفسه إنّما يفهم بواسطة المعرف، فينقلب المعرف تعريفاً.

وهذا محال، لأنه يؤول إلى أن يكون الشيء معلوماً قبل أن

يكون معلوماً، أو إلى أن يتوقف الشيء على نفسه. مثل: تعريف الشمس بأنها «كوكب يطلع في النهار»، والنهار لا يعرف إلا بالشمس، إذ يقال في تعريفه «النهار زمان تطلع فيه الشمس».

الخامس: أن يكون الألفاظ المستعملة في التعريف ناصحة و واضحة لا ابهام فيها.

تمرين

انقد التعريفات الآتية، و بين ما فيها من وجوه الخطأ ان كان:

- أ - الطائر: حيوان ببيض. و - اللبن: مادة سائلة مغذية.
ب - الانسان: حيوان بشري. ز: العدد: كثرة مجتمعة من آحاد.
ج - العلم: نور يقذف في القلب. ح - الماء: سائل مفيد.
د - القدام: الذي خلفه شيء. ط - الكوكب: جرم سماوى منير.
هـ - المربع: شكل رباعي قائم الزوايا.

القسمة

تعريفها

قسمة الشيء: تجزئته وتفريقه إلى أمور متباينة. ويسمى الشيء مقسماً، وكل واحد من الأمور التي انقسم إليها قسماً تارة بالقياس إلى نفس المقسم، وقسماً أخرى بالقياس إلى غيره من الأقسام. فإذا قسمنا العلم إلى تصوّر وتصديق مثلاً، فالعلم مقسم، والتصوّر قسم من العلم وقسيم للتصديق. وهكذا التصديق قسم وقسيم.

أصول القسمة

١- لا بد من ثمرة

لا تحسن القسمة إلا إذا كان للتقسيم ثمرة نافعة في غرض المقسم، بأن تختلف الأقسام في المميزات والأحكام المقصودة في موضع القسمة. فلا يحسن من النحو أن يقسم الفعل الماضي إلى مضموم العين و مفتوحها و مكسورها، لأن الأقسام كلها لها حكم واحد في علم النحو هو البناء.

٢- لا بدّ من تباين الأقسام

لا تصح القسمة إلا إذا كانت الأقسام متباينة غير متداخلة، لا يصدق أحدها على ما صدق عليه الآخر. فإذا قسمت المنصوب من الأسماء إلى: مفعول، وحال، وتمييز، وظرف، فهذا التقسيم باطل، لأنّ الظرف من أقسام المفعول فلا يكون قسيماً له.

٣- أساس القسمة

يجب أن تؤسس القسمة على أساس واحد^(١)، أي يجب أن يلاحظ في المقسم جهة واحدة، وباعتبارها يكون التقسيم، فإذا قسمنا كتب المكتبة فلا بدّ أن نؤسس تقسيمها إما على أساس العلوم والفنون، أو على أسماء المؤلفين، أو على أسماء الكتب.

٤- جامعة مانعة

يجب في القسمة أن يكون مجموع الأقسام مساوياً للمقسم

١ - أساس القسمة هو الغاية التي يهدف إليها المقسم والصفة التي يلاحظها أثناء التقسيم، ويتخذ منها مقياساً عاماً في تقسيمه.

فتكون جامعة مانعة: جامعة لجميع ما يمكن أن يدخل فيه من الأقسام، أي حاصرة لها لا يشذ منها شيء، مانعة عن دخول غير أقسامه فيه.

أنواع القسمة

للقسمة نوعان أساسيان:

١- قسمة الكل إلى أجزائه، أو القسمة الطبيعية؛

كقسمة الماء إلى عنصرين: الأكسجين والهيدروجين، وكقسمة الجبر إلى ماء ومادة ملونة مثلاً.

٢- قسمة الكلّي إلى جزئياته، أو القسمة المنطقية؛

كقسمة المفرد إلى اسم وفعل وحرف.

وتمتاز القسمة المنطقية عن الطبيعية أنّ الأقسام في

المنطقية يجوز حملها على المقسم وحمل المقسم عليها،

فنقول: الاسم مفرد، وهذا المفرد اسم؛ ولا يجوز الحمل في

الطبيعية، فلا يجوز أن نقول: البيت سقف أو جدار ولا الجدار

بيت.

شرط القسمة المنطقية

لابدَّ في القسمة المنطقية من فرض جهة وحدة جامعة في المقسم تشترك فيها الأقسام وبسببها يصح الحمل بين المقسم والأقسام، كما لابدَّ من فرض جهة افتراق في الأقسام على وجه يكون لكل قسم جهة تباين جهة القسم الآخر، وإلا لما صحت القسمة وفرض الأقسام^(١).

أساليب القسمة

لأجل أن نقسم الشيء قسمة صحيحة لابدَّ من استيفاء جميع ما له من الأقسام، بمعنى أن تكون القسمة حاصرة لجميع جزئياته أو أجزائه. ولذلك أسلوبان:

١- طريقة القسمة الثنائية

وهي طريقة الترديد بين النفي والاثبات. والنفي والاثبات، وهما النقيضان، لا يرتفعان، أي لا يكون لهما قسم ثالث، ولا يجتمعان، أي لا يكونان قسماً واحداً، فلا محالة تكون هذه

١- ما مضى من «أصول القسمة» في الحقيقة هي شروط القسمة المنطقية فلا تغفل.

القسمة ثنائية، أي ليس لها أكثر من قسمين، وتكون حاصرة جامعة مانعة، كتقسيمنا للحيوان إلى ناطق وغير ناطق. ثم يمكن أن نستمر في القسمة فنقسم طرف النفي أو طرف الاثبات أو كليهما إلى طرفين اثبات ونفي، ثم هذه الأطراف الأخيرة يجوز أن تجعلها أيضاً مقسماً، فتقسمها أيضاً بين الاثبات والنفي. وهكذا تذهب إلى ما شئت أن تقسم إذا كانت هناك ثمرة من التقسيم.

مثلاً إذا أردت تقسيم الكلمة، فتقول:



١- الكلمة تنقسم إلى: ما دلّ على الذات وغيره.

٢- طرف النفي (الغير) إلى: ما دلّ على الزمان وغيره.

فتحصل لنا ثلاثة أقسام: ما دلّ على الذات وهو الاسم، وما دلّ على الزمان وهو الفعل، وما لم يدل على الذات والزمان وهو الحرف.

٢- طريقة القسمة التفصيلية

وذلك بأن تقسم الشيء ابتداءً إلى جميع أقسامه المحصورة، كما لو أردت أن تقسم الكلّي إلى: نوع وجنس وفصل وخاصة وعرض عام.



الباب الرابع

القضايا وأحكامها



الفصل الأول

القضايا

القضية

الخبر هو القضية، وعرفنا الخبر - أو القضية - بأنه المركب التام الذي يصح أن نصفه بالصدق أو الكذب.

أقسام القضية

القضية: حَمَلِيَّة وشرطية.

١- الحَمَلِيَّة

الحَمَلِيَّة هي: ما حكم فيها بثبوت شيء لشيء أو نفيه عنه؛ مثل:
الحديد معدن، والربا محرّم.

٢- الشرطية

القضية الشرطية هي: ما حكم فيها بوجود نسبة بين قضية وأخرى أو لا وجودها.

واعلم أن الشرطية تنقسم إلى متصلة ومنفصلة، لأن النسبة:

١- ان كانت هي الاتصال بين القضيتين وتعلق احدهما على الأخرى أو نفي ذلك، فهي المسماة بالمتصلة، مثل: «إذا أشرقت الشمس فالنهار موجود» و «ليس إذا كان الانسان ناماً كان أميناً».

٢- وإن كانت هي الانفصال والعناد بينهما أو نفي ذلك، فهي المسماة بالمنفصلة، مثل: «اللفظ اما أن يكون مفرداً أو مركباً و «ليس الانسان اما أن يكون كاتباً أو شاعراً».

الموجبة والسالبة

ان القضية بجميع أقسامها، سواء كانت حملية أو متصلة أو منفصلة، تنقسم إلى: موجبة وسالبة، لأن الحكم فيها:

١- إن كان بنسبة الحمل أو الاتصال أو الانفصال فهي

موجبة.

٢- وإن كان بسلب الحمل أو الاتصال أو الانفصال فهي
سالبة.

ويسمى الايجاب والسلب كيف القضية.

أجزاء القضية

قلنا: إن كلّ قضية لها طرفان ونسبة، وعليه ففي كلّ قضية ثلاثة
أجزاء، ففي الحملية:

الطرف الأول: المحكوم عليه، ويسمى موضوعاً.

الطرف الثاني: المحكوم به، ويسمى محمولاً.

النسبة: والذال عليها يسمى رابطة.

وفي الشرطية:

الطرف الأول: يسمى مقدماً.

والطرف الثاني: يسمى تالياً.

والذال على النسبة: يسمى رابطة.

أقسام الحملية (١)

الحملية: شخصية، وطبيعية، ومهملة، ومحصورة.
المحصورة: كلية وجزئية.

تنقسم الحملية باعتبار الموضوع إلى الأقسام الأربعة المذكورة في العنوان، لأنّ الموضوع إما أن يكون جزئياً حقيقياً أو كلياً:

أ- فإن كان جزئياً سميت القضية شخصية و مخصوصة،
مثل: محمد رسول الله، الشيخ المفيد مجدد القرن الرابع.

ب- وإن كان كلياً، ففيه ثلاث حالات تسمى - في كل حالة -
القضية المشتملة عليه باسم مخصوص، فأنه:

١- إما أن يكون الحكم في القضية على نفس الموضوع
الكلي بما هو كلي مع غض النظر عن أفراده، على وجه لا يصح
تقدير رجوع الحكم إلى الأفراد، فالقضية تسمى طبيعية، لأنّ
الحكم فيها على نفس الطبيعة من حيث هي كلية، مثل: الانسان
نوع، الناطق فصل، الحيوان جنس.

٢- وإما أن يكون الحكم فيها على الكلي بملاحظة أفراده،
بأن يكون الحكم في الحقيقة راجعاً إلى الأفراد، والكلي جعل

عنواناً ومرآة لها، إلا أنه لم يبين فيه كمية الأفراد، لا جميعها ولا بعضها، فالقضية تسمى مهملة، لاهمال بيان كمية أفراد الموضوع، مثل: الانسان في خسر.

٣- وإما أن يكون الحكم فيها على الكلي بملاحظة أفرادها، كالسابقة، ولكن كمية أفرادها مبينة في القضية، إما جميعاً أو بعضاً، فالقضية تسمى محصورة وتسمى مسورة أيضاً. وهي تنقسم بملاحظة كمية الأفراد إلى:

أ- كلية: إذا كان الحكم على جميع الأفراد، مثل: كل إمام معصوم. كل ماء طاهر.

ب - وجزئية: إذا كان الحكم على بعض الأفراد، مثل: بعض الناس يكذبون. قليل من عبادي الشكور.

السور

يسمى اللفظ الدال على كمية أفراد الموضوع سور القضية، تشبيهاً له بسور البلد الذى يحدها و يحصرها. ولذا سميت هذه القضايا محصورة أو مسورة.

تمرين

وضّح أيّ من القضايا التالية شخصية او طبيعية او مهملة او محصورة، وفي الحالة الاخيرة هل هي موجبة كلية ام موجبة جزئية و هل هي سالبة كلية ام سالبة جزئية:

كل فيل لبون - كل مثلث متساوي الاضلاع متساوي الزوايا - الناطق فصل - لا يوجد أيّ عمل بلا ثواب - كل معدن موصل للحرارة - بعض الفلزات قابلة للطرق - بعض آكلات الاعشاب مجوّفة الحوافر - بعض الطيور يُحرم أكلها - كل مُسكر غير حلال - كل حرف غير معرب - بعض الاسماء لا تقبل التثوين - كل عمل تابع للنية - الحساس فصل للحيوان - الجسم النامي جنس بعيد للانسان - البيع حلال - الربا حرام - كان افلاطون تلميذ سقراط - الانسان يتأثر بالتملق - المرأة حساسة - مجموع زوايا كل مثلث تساوي زاويتين قائمتين - كل مجترّ لا يأكل اللحم - كل حشرة ليست من ذوات الفقرات - بعض ذوات الفقرات ليست لبائن - الحمد لله - للعرب مركبة على طريق الشعر - اهتم اليونانيون بالطب - العظمة لله - الانسان يطغى عندما يستغني - الحياء صفة حميدة - كلّمكم راع و كلّمكم مسؤول عن رعيّته - بعض الفلزات لا تتأكسد - كل نبّي معصوم - بعض الانبياء ليسوا اصحاب كتاب.

أقسام الحملية (٢)

تنقسم الحملية الموجبة فقط باعتبار مواقع وجود موضوعها إلى ثلاث أقسام: الذهنية، الخارجية، الحقيقية.

بيان ذلك أن الموجبة لا بد من فرض وجود موضوعها في صدقها وإلا كانت كاذبة. ولكن وجود موضوعها:

١- تارة يكون في الذهن فقط، فتسمى ذهنية؛ مثل: كل اجتماع النقيضين مغاير لاجتماع المثليين؛ كل جبل ياقوت ممكن الوجود.

٢- وأخرى يكون وجود موضوعها في الخارج على وجه يلاحظ في القضية خصوص الأفراد الموجودة المحققة منه في أحد الأزمنة الثلاثة؛ نحو: بعض الدور المائلة للانهدام في البلد هدمت. كل طالب في المدرسة مجد. وتسمى القضية هذه خارجية.

٣- وثالثة يكون وجوده في نفس الأمر والواقع، بمعنى أن الحكم على الأفراد المحققة الوجود والمقدرة الوجود معاً، فكل ما يفرض وجوده، وإن لم يوجد أصلاً، فهو داخل في الموضوع ويشمله الحكم، نحو: كل مثلث مجموع زواياه

يساوي قائمتين؛ بعض المثلث قائم الزاوية؛ كل انسان قابل للتعليم العالي؛ كل ماء طاهر.

فإنك ترى في هذه الأمثلة أنّ كلّ ما يفرض للموضوع من أفراد - سواء كانت موجودة بالفعل أو معدومة ولكنها مقدرة الوجود - تدخل فيه ويكون لها حكمه عند وجودها. وتسمى القضية هذه حقيقيةة.

أقسام الشرطية المتصلة

تنقسم المتصلة باعتبار طبيعة الاتصال بين المقدم والتالي إلى لزومية واتفاقية:

- ١- اللزومية، وهي التي بين طرفيها اتصال حقيقي لعلاقة توجب استلزام أحدهما للآخر، نحو: إذا سخن الماء فإنه يتمدد.
- ٢- الاتفاقية، وهي التي ليس بين طرفيها اتصال حقيقي لعدم العلقة التي توجب الملازمة، ولكنه يتفق حصول التالي عند حصول المقدم، كما لو اتفق أنّ محمداً الطالب لا يحضر الدرس إلا بعد شروع المدرس؛ فتؤلف هذه القضية الشرطية: كلما جاء محمد فإن المدرس قد سبق شروعه في الدرس.

أقسام الشرطية المنفصلة

للمنفصلة تقسيمان:

أ- العنادية والاتفاقية

وهذا التقسيم باعتبار طبيعة التنافي بين الطرفين، كالمتصلة فتنقسم إلى:

١- العنادية، وهي التي بين طرفيها تناف وعناد حقيقي، بأن تكون ذات النسبة في كل منهما، تنافي وتعاند ذات النسبة في الآخر، نحو: العدد الصحيح إما أن يكون زوجاً أو فرداً.

٢- الاتفاقية، وهي التي لا يكون التنافي بين طرفيها حقيقياً ذاتياً، وإنما يتفق أن يتحقق أحدهما بدون الآخر لأمر خارج عن ذاتهما، نحو: إما أن يكون الجالس في الدار محمداً أو باقراً، إذا اتفق ان عُلِمَ أنَّ غيرهما لم يكن.

ب- الحقيقية وممانعة الجمع وممانعة الخلو

وهذا التقسيم باعتبار امكان اجتماع الطرفين ورفعهما وعدم امكان ذلك، فتنقسم إلى:

١- حقيقية، وهي ما حكم فيها بتنافي طرفيها صدقاً وكذباً

في الايجاب وعدم تنافيهما كذلك في السلب، بمعنى أنه لا يمكن اجتماعهما ولا ارتفاعهما في الايجاب ويجتمعان ويرتفعان في السلب.

مثال الايجاب: العدد الصحيح إما أن يكون زوجاً أو فرداً، فالزوج والفرد لا يجتمعان ولا يرتفعان.

مثال السلب: ليس الحيوان إما أن يكون ناطقاً وإما أن يكون قابلاً للتعليم؛ فالناطق والقابل للتعليم يجتمعان في الانسان ويرتفعان في غيره.

٢- مانعة جمع، وهي ما حكم فيها بتنافي طرفيها أو عدم تنافيهما صدقاً لا كذباً، بمعنى أنه لا يمكن اجتماعهما ويجوز أن يرتفعا معاً في الايجاب ويمكن اجتماعهما ولا يمكن ارتفاعهما في السلب.

مثال الايجاب: إما أن يكون الجسم أبيض أو أسود، فالأبيض والأسود لا يمكن اجتماعهما في جسم واحد ولكنه يمكن ارتفاعهما في الجسم الأحمر.

مثال السلب: ليس إما أن يكون الجسم غير أبيض أو غير أسود؛ فإنّ غير الأبيض وغير الأسود يجتمعان في الأحمر، ولا

يرتفعان في الجسم الواحد، بأن لا يكون غير أبيض ولا غير
أسود بل يكون أبيض وأسود. وهذا محال.

٣- مانعة خلو، وهي ما حكم فيها بتنافي طرفيها أو عدم
تتافيهما كذباً لا صدقاً، بمعنى أنه لا يمكن ارتفاعهما ويمكن
اجتماعهما في الإيجاب ويمكن ارتفاعهما ولا يمكن
اجتماعهما في السلب.

مثال الإيجاب: الجسم أما أن يكون غير أبيض أو غير أسود،
أي أنه لا يخلو من أحدهما وإن اجتمعا.

مثال السلب: ليس إما أن يكون الجسم أبيض وإما أن يكون
أسود، ومعناه أن الواقع قد يخلو من أحدهما وإن كانا لا
يجتمعان.

* * *

الفصل الثاني أحكام القضايا أو النسب بينها

تمهيد

لابدً للمنطقي قبل الشروع في مباحث الاستدلال أن يعرف النسب بين القضايا، حتى يستطيع أن يبرهن على مطلوبه أحياناً من طريق البرهنة على قضية أخرى لها نسبتها مع القضية المطلوبة، فينتقل ذهنه من القضية المبرهن على صدقها أو كذبها إلى صدق أو كذب القضية التي يحاول تحصيل العلم بها. والمباحث التي تعرف بها النسب بين القضايا هي مباحث التناقض والعكس المستوي وعكس النقيض وتسمى أحكام القضايا.

التناقض

الحاجة إلى هذا البحث

ان كثيراً ما تمس الحاجة إلى الاستدلال على قضية ليست هي نفس القضية المطلوبة، ولكن العلم بكذبها يلزمه العلم بصدق القضية المطلوبة أو بالعكس، عندما يكون صدق احدهما يلزم كذب الأخرى.

والقضيتان اللتان لهما هذه الصفة هما القضيتان المتناقضتان.

تعريف التناقض

تناقض القضايا هو اختلاف في القضيتين يقتضى لذاته أن تكون احدهما صادقة والأخرى كاذبة.

شروط التناقض

لابدً لتحقيق التناقض بين القضيتين من اتحادهما في أمور ثمانية، واختلافهما في أمرين:

الوحدات الثمان

تسمى الأمور التي يجب اتحاد القضيتين المتناقضتين فيها

- الوحدات الثمان وهي ما يأتي:
- ١- الموضوع، فلو اختلفا فيه لم يتناقضا، مثل: العلم نافع، الجهل ليس بنافع.
 - ٢- المحمول، فلو اختلفا فيه لم يتناقضا، مثل: العلم نافع، الجهل ليس بضار.
 - ٣- الزمان، فلا تناقض بين «الشمس مشرقة» أي في النهار، وبين «الشمس ليست بمشرقة» أي في الليل.
 - ٤- المكان، فلا تناقض بين «الأرض مخصبة» أي في الريف، وبين «الأرض ليست بمخصبة» أي في البادية.
 - ٥- القوة والفعل، أي لا بدَّ من اتحاد القضيتين في القوة والفعل، فلا تناقض بين «محمد ميت» أي بالقوة، وبين «محمد ليس بميت» أي بالفعل.
 - ٦- الكل والجزء، فلا تناقض بين «العراق مخصب» أي بعضه، وبين «العراق ليس بمخصب» أي كله.
 - ٧- الشرط، فلا تناقض بين «الطالب ناجح آخر السنة» أي ان اجتهد، وبين «الطالب غير ناجح» أي إذا لم يجتهد.
 - ٨- الاضافة، فلا تناقض بين «الأربعة نصف» أي بالاضافة

إلى الثمانية، وبين «الأربعة ليست بنصف» أي بالاضافة إلى العشرة.

الاختلاف

لابدّ من اختلاف القضيتين المتناقضتين في أمرين. وهي الكم والكيف.

و معنى الاختلاف بالكم والكيف أنّ احدهما إذا كانت موجبة كانت الأخرى سالبة، وإذا كانت كلية كانت الثانية جزئية، وعليه:

الموجبة الكلية .. نقيض .. السالبة الجزئية

الموجبة الجزئية .. نقيض .. السالبة الكلية

فلو اتفقت القضيتان في الكلية والجزئية لم تتناقضا، مثل:

بعض المعدن حديد - بعض المعدن ليس بحديد.

فإنّ كلتا القضيتين صادقتان.

وكلّ حيوان انسان - لا شيء من الحيوان بانسان.

فإنّ كلتا القضيتين كاذبتان.

وأيضاً لو اتفقت القضيتان في الايجاب أو السلب لم تتناقضا،

مثل:

كلّ انسان ناطق - بعض الانسان ناطق. لأنّ كلتا القضيتين صادقتان.

وبعض الإنسان ليس بحيوان - وكلّ انسان ليس بحيوان، لأنّ كلتا القضيتين كاذبتان^(١).

العكس المستوي

العكس المستوي هو: «تبديل طرفي القضية مع بقاء الكيف والصدق»؛ أي أنّ القضية المحكوم بصدقها تحول إلى قضية تتبع الأولى، في الصدق وفي الايجاب والسلب، بتبديل طرفي الأولى بأن يجعل موضوع الأولى محمولاً في الثانية والمحمول موضوعاً، أو المقدم تالياً والتالي مقدماً.

وتسمى الأولى الأصل والثانية العكس المستوي. ومعنى انّ العكس تابع للأصل في الصدق: أنّ الأصل إذا كان

١- هناك شرط ثالث هو: «الاختلاف في الجهة» فيما إذا كانت القضيتان موجّهتين، وحيث لم استعرض القضايا الموجّهات اختصاراً لقلّة جداولها، أعرضت عن ذكر هذا الشرط أيضاً لنفس السبب.

صَادِقاً وَجِبَ صَدَقَ الْعَكْسُ. وَلَكِنْ لَا يَجِبُ أَنْ يَتَّبِعَهُ فِي
الْكَذِبِ، فَقَدْ يَكْذِبُ الْأَصْلُ وَالْعَكْسُ صَادِقٌ.

فَهُنَا قَاعِدَتَانِ تَنْفَعَانِ فِي الْإِسْتِدْلَالِ:

١- إِذَا صَدَقَ الْأَصْلُ صَدَقَ عَكْسُهُ.

٢- إِذَا كَذَبَ الْعَكْسُ كَذَبَ أَصْلُهُ.

وَهَذِهِ الْقَاعِدَةُ الثَّانِيَةُ مَتَفَرَعَةٌ عَلَى الْأُولَى.

شروط العكس

إِنَّ الْعَكْسَ أَمَّا يَحْصُلُ بِشُرُوطِ ثَلَاثَةٍ: تَبْدِيلِ الطَّرْفَيْنِ وَبِقَاءِ
الْكَيفِ وَبِقَاءِ الصَّدَقِ. أَمَّا الْكَمُّ فَلَا يَشْتَرُطُ بَقَاؤَهُ، وَإِنَّمَا الْوَاجِبُ
بِقَاءُ الصَّدَقِ وَهُوَ قَدْ يَقْتَضِي بَقَاءَ الْكَمِّ فِي بَعْضِ الْقَضَايَا وَقَدْ
يَقْتَضِي عَدَمَهُ فِي الْبَعْضِ الْآخَرِ.

نتائج العكس

الْمَوْجِبَتَانِ تَنْعَكِسَانِ مَوْجِبَةٌ جَزْئِيَّةٌ

أَيُّ أَنَّ الْمَوْجِبَةَ الْكُلِّيَّةَ تَنْعَكِسُ مَوْجِبَةٌ جَزْئِيَّةٌ. وَالْمَوْجِبَةُ

الْجَزْئِيَّةُ تَنْعَكِسُ مَوْجِبَةٌ كَنْفَسَهَا.

فإذا قلت: «كل ماء سائل» فعكسها «بعض السائل ماء».
وإذا قلت: «بعض الطير أبيض» فعكسها «بعض الأبيض طير».

السالبة الكلية تنعكس سالبة كلية
فيبقى الكم والكيف معاً، فإذا قلت: «لا شيء من الحيوان بشجر»
فالعكسها «لا شيء من الشجر بحيوان».

السالبة الجزئية لا عكس لها
السالبة الجزئية لا تنعكس أبداً، لا إلى كلية ولا إلى جزئية،
لأنه يجوز أن يكون موضوعها أعم من محمولها، مثل: «بعض
الحيوان ليس بانسان» والأخص لا يجوز سلب الأعم عنه بحال
من الأحوال لا كلياً ولا جزئياً، لأنه كلما صدق الأخص صدق
الأعم معه، فكيف يصح سلب الأعم عنه، فلا يصدق قولنا: «لا
شيء من الإنسان بحيوان» ولا قولنا: «بعض الإنسان ليس
بحيوان».

عكس النقيض

عكس النقيض هو: تحويل القضية إلى أخرى موضوعها نقيض محمول الأصل ومحمولها نقيض موضوع الأصل، مع بقاء الصدق والكذب.

وبالاختصار هو: «تبديل نقيضي الطرفين مع بقاء الصدق والكيف». فالقضية: كل كاتب انسان، تحول بعكس النقيض إلى: كل لا انسان هو لا كاتب .

شروط عكس النقيض

يشترط في عكس النقيض ثلاثة أمور:

- ١- تبديل طرفي القضية مع قلب الطرف إلى نقيضه: أي تحويل نقيض محمول القضية الأولى موضوعاً للقضية الثانية ونقيض موضوع القضية الأولى محمولاً للقضية الثانية.
- ٢- بقاء الكيف: أي القضية الموجبة تبقى موجبة بعد التبديل، والسالبة تبقى سالبة كذلك.
- ٣- بقاء الصدق: أي يراعى أن لا يكون تبديل الطرفين موجباً لكذب القضية الثانية.

نتائج عكس النقيض

- ١- السالبة الكلية تنعكس سالبة جزئية. فإذا قلت:
لا شيء من الإنسان بجماذ، فعكس نقيضها:
بعض اللاجماد ليس بلا انسان.
- ٢- السالبة الجزئية تنعكس سالبة جزئية. فإذا قلت:
بعض المعدن ليس بحديد، فعكس نقيضها:
بعض اللاحديد ليس بلا معدن.
- ٣- الموجبة الكلية، تنعكس موجبة كلية. فإذا قلت:
كل كاتب انسان، فعكس نقيضها: كل لا انسان لا كاتب.
- ٤- الموجبة الجزئية لا تنعكس، وذلك لتخلف انتاج الاستدلال فيها، فمثلاً: قضية «بعض اللاحديد معدن» لا تنعكس إلى «بعض اللامعدن حديد» ولا إلى «كل لا معدن حديد»، لأنهما كاذبتان، وتقدّم انّ من شروط عكس النقيض بقاء الصدق.

الاستدلال المباشر

جميع ما تقدم من أحكام القضايا (النقيض والعكس) هي من نوع الاستدلال المباشر بالنسبة إلى القضية المحولة عن الأصل، أي النقيض والعكس، لأنه يستدل في النقيض من صدق إحدى القضيتين على كذب الأخرى وبالعكس، ويستدل في الباقي من صدق الأصل على صدق ما حول إليه، أو من كذب العكس على كذب الأصل.



وسميناه مباشراً لأن انتقال الذهن إلى المطلوب، أعني كذب القضية أو صدقها، إنما يحصل من قضية واحدة معلومة فقط، بلا توسط قضية أخرى.

تمرين

هل القضايا التالية صادقة أم كاذبة، وما هو نقيضها وعكسها المستوي وعكس نقيضها؟



- كل خشب قابل للاحتراق - بعض الاسماء معربة - كل مفعول منصوب
- بعض الافاعي غير سامة - كل موجود مادي - بعض نبات الرعد
- (الكمأة) سامة - بعض الصلوات غير واجبة - كل صوت هو نتيجة التموج - كل كتاب يستحق ان يقرأ مرة واحدة - كل مثلث متساوي

الاضلاع متساوي الزوايا - لكل عمل ثواب - ابو علي مؤلف كتاب الشفاء -
كل اسم غير معرب - كل غيبة حرام - كل شيء خلق لغاية ارسطو
مؤسس المنطق - كل فلز موصل للحرارة - كل بيع مباح - بعض الصوم
مستحب - بعض آكلات الاعشاب مجوفة الحوافر - سعدي مؤلف ديوان
گلستان - بعض الطيور يحرم اكلها - بعض الفلزات تصدأ - كل مسكر غير
حلال - كل حرف غير مبني - بعض الاسماء لاتقبل التثوين - لكل موجود
مكان - كان افلاطون تلميذ سقراط - مجموع زوايا كل مثلث يساوي
زاويتين قائمتين - كل حشرة ليست من ذوات الفقرات - بعض ذوات
الفقرات ليست لبائن - بعض الانبياء ليسوا اصحاب كتاب.



الباب الخامس

الحُجَّة وَهَيْئَةُ تَأْلِيفِهَا
أَوْ
مَبَاحِثُ الاسْتِدْلَالِ



تصدير

انّ أسمى هدف للمنطقي وأقصى مقصد له مباحث الحجة، أي مباحثُ المعلوم التصديقي الذي يُستخدم للتوصل إلى معرفة المجهول التصديقي.

و الحجة عندهم عبارة عما يتألف من قضايا يتجه بها إلى مطلوبٍ يستحصل بها. و إنما سميت حجة لأنه يحتج بها على الخصم لاثبات المطلوب، وتسمى دليلاً لأنها تدلّ على المطلوب، وتهيتها وتأليفها لأجل الدلالة يسمى استدلالاً.

طرق الاستدلال

الطرق العلمية للاستدلال - عدا طريق الاستدلال المباشر الذي تقدم البحث عنه - هي ثلاثة أنواع رئيسة:

١- القياس، وهو أن يستخدم الذهن القواعد العامة المسلم بصحتها في الانتقال إلى مطلوبه، وهو العمدة في الطريق.

٢- التمثيل، وهو أن ينتقل الذهن من حكم أحد الشئيين إلى الحكم على الآخر لجهة مشتركة بينهما.

٣- الاستقراء، وهو أن يدرس الذهن عدّة جزئيات، فيستنبط منها حكماً عاماً.

* * *

- ١ -

القياس

تعريفه

عرّفوا القياس بأنّه: «قول مؤلّف من قضايا^(١) متى سلّمت لزم عنه لذاته قول آخر».

فقولنا: «ارسطو انسان وكلّ انسان فانٍ» قول مؤلف من قضايا متى سلّمت لزم عنه لذاته قول آخر، هو «ارسطو فانٍ». وقيد «لزم عنه» يخرج به الاستقراء والتمثيل، لأنّهما وإن تألّفا من قضايا لا يتبعهما القول الآخر على نحو اللزوم، لجواز تخلفه عنهما، لأنّهما أكثر ما يفيدان الظن، إلّا بعض الاستقراء.

١- القضايا في هذا التعريف جمع منطقي، يشمل الاثنين أيضاً.

الاصطلاحات العامة في القياس

لابدّ - أولاً - من بيان المصطلحات العامة في القياس وهي:
١- صورة القياس. ويقصد بها هيئة التأليف الواقع بين القضايا.

٢- المقدمة. وهي كل قضية تتألف منها صورة القياس. والمقدمات تسمى أيضاً مواد القياس.

٣- المطلوب. وهو القول اللازم من القياس. ويسمى مطلوباً عند أخذ الذهن في تأليف المقدمات.

٤- النتيجة. وهي المطلوب عينه، ولكن يسمّى بها بعد تحصيله من القياس.

٥- الحدود. وهي مفردات المقدمتين: الموضوع والمحمول أو المقدم والتالي.

ولنوضح هذه المصطلحات بالمثل، فنقول:

١- شارب الخمر فاسق.

٢- وكل فاسق ترد شهادته.

٣- ∴ شارب الخمر ترد شهادته^(١).

١- النقط الثلاث (∴) علامة توضع قبل النتيجة وتقرأ «إذن».

فبواسطة نسبة كلمة فاسق إلى شارب الخمر في القضية رقم (١)، ونسبة ردّ الشهادة إلى كل فاسق في القضية رقم (٢)، استنبطنا النسبة بين ردّ الشهادة والشارب في القضية رقم (٣).

فكل واحدة من القضيتين (١) و (٢) : مقدمة

وشارب الخمر، وفاسق، وتردّ شهادته : حدود

والقضية رقم (٣) : مطلوب ونتيجة

والتأليف بين المقدمتين : صورة القياس

أقسام القياس

القياس، من جهة صورته، ينقسم إلى قسمين: اقتراني واستثنائي، باعتبار التصريح بالنتيجة أو بنقيضها في مقدماته وعدمه.

فالأوّل، وهو المصرّح في مقدماته بالنتيجة أو بنقيضها، يسمى استثنائياً، لاشتماله على كلمة الاستثناء، نحو:

(١) ان كان محمد عالماً، فواجب احترامه.

(٢) لكنه عالم.

(٣) ∴ فمحمّد واجب احترامه.

فالنتيجة رقم (٣) مصرّح بنقيضها في المقدمة رقم (١).

فالنتيجة رقم (٣) مذكورة بعينها في المقدمة رقم (١).

(١) لو كان فلان عادلاً، فهو لا يعصي الله.

(٢) ولكنه قد عصى الله.

(٣) ∴ ما كان فلان عادلاً.

والثاني، وهو غير المصرح في مقدماته بالنتيجة ولا بنقيضها، يسمى اقترانياً، كالمثال المتقدم في أول البحث، فإن النتيجة وهي «شارب الخمر ترد شهادته» غير مذكورة بهيئتها صريحاً في المقدمتين ولا نقيضها مذكور.

ثم الاقتراني قد يتألف من حمليات فقط، فيسمى حملياً. وقد يتألف من شرطيات فقط، أو شرطية وحملية، فيسمى شرطياً، مثاله:

(١) كلما كان الماء جارياً، كان معتصماً.

(٢) وكلما كان معتصماً، كان لا ينجس بملاقاة النجاسة.

(٣) ∴ كلما كان الماء جارياً، كان لا ينجس بملاقاة

النجاسة.

فمقدمته شرطيتان متصلتان.

مثال ثان: (١) الاسم كلمة.

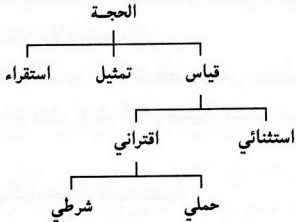
(٢) والكلمة اما مبنية أو معربة.

(٣) .: الاسم اما مبني أو معرب.

فالمقدمة رقم (١) حملية، والمقدمة رقم (٢) شرطية منفصلة.

ونحن نبحث أولاً عن الاقترانيات الحملية، ثم الاستثنائي.

خلاصة التقسيم:



الاقترانيّ الحملّي

حدوده

القياس الاقترانيّ الحملّي يشتمل على ثلاثة حدود:
أ- الحد الأوسط أو الوسط، وهو الحد المشترك، لتوسطه
بين رفيقيه في نسبة أحدهما إلى الآخر، مثل «الفاسق» في المثال
المتقدّم.

ب- الحد الأصغر، وهو الحد الذي يكون موضوعاً في النتيجة،
وتسمى المقدمة المشتملة عليه صغرى، مثل «شارب الخمر»
في ذلك المثال.

ج - الحد الأكبر، وهو الذي يكون محمولاً في النتيجة. وتسمى المقدمة المشتملة عليه كبرى، مثل «تردّ شهادته» في المثال المتقدم.

القواعد العامّة للاقتрани

للقياس الاقتراني - سواء كان حملياً أو شرطياً - قواعد عامّة أساسية يجب توفرها فيه، ليكون منتجاً، وهي:

١- تكرر الحدّ الأوسط.

٢- ألا يتألف من سالتين.

٣- ألا يتألف من جزئيتين.

٤- ألا يتألف من صغرى سالبة وكبرى جزئية.

٥- أن تكون نتيجته تابعة لأخس المقدمتين. يعني إذا كانت

احدى المقدمتين سالبة كانت النتيجة سالبة، لأنّ السالبة

أخس من الموجبة. وإذا كانت جزئية كانت النتيجة جزئية،

لأنّ الجزئية أخس من الكلية.

الأشكال الأربعة

الشكل في اصطلاحهم هو «القياس الاقتراني باعتبار كيفية وضع الأوسط من الطرفين». والقياس الاقتراني باعتبار كيفية وضع الحد الأوسط في مقدمتيه ينقسم إلى أربعة أقسام، تسمى بـ «الأشكال الأربعة».

الشكل الأول

تعريفه

الشكل الأول هو ما كان الأوسط فيه محمولاً في الصغرى موضوعاً في الكبرى، أي يكون وضع الحدين في المقدمتين مع الأوسط، عين وضع أحدهما مع الآخر في النتيجة.

شروطه

لأجل أن يكون الشكل الأول منتجاً يشترط فيه، بالاضافة إلى الشروط العامة المتقدمة، ما يلي:

١- ايجاب الصغرى.

٢- كلية الكبرى.

ضروبه

كل مقدمة من القياس في حد نفسها يجوز أن تكون واحدة من المحصورات الأربع، فإذا اقترنت الصور الأربع في الصغرى مع الأربع في الكبرى، خرجت عندنا ست عشرة صورة للاقتران تحدث من ضرب أربعة في أربعة. وذلك في جميع الأشكال الأربعة.

والصورة من تأليف المقدمتين تسمى بثلاثة أسماء: ضرب و اقتران و قرينة.

وهذه الاقترانات أو الضروب الستة عشر بعضها منتج، فيسمى قياساً. وبعضها غير منتج فيسمى عقيماً. وبحسب الشرطين في الكم والكيف لهذا الشكل الأول تكون الضروب المنتجة أربعة فقط. أما البواقى فكلها عقيمة.

وكل هذه الأربعة بينة الانتاج، ينتج كل واحد منها واحدة من المحصورات الأربع، فالمحصورات كلها تستخرج من أضرب هذا الشكل.

الأول : يتألف من موجبتين كليتين، ينتج موجبة كلية.

مثاله:

كل خمر مسكر.

وكل مسكر حرام.

∴ كل خمر حرام.

الثاني: يتألف من موجبة كلية وسالبة كلية، ينتج سالبة كلية. مثاله:

كل خمر مسكر.

ولا شيء من المسكر بنافع.

∴ لا شيء من الخمر بنافع.

الثالث: يتألف من موجبة جزئية وموجبة كلية، ينتج موجبة جزئية. مثاله:

بعض السائلين فقراء.

وكل فقير يستحق الصدقة.

∴ بعض السائلين يستحق الصدقة.

الرابع: يتألف من موجبة جزئية وسالبة كلية، ينتج سالبة جزئية. مثاله:

بعض السائلين أغنياء.

ولا غني يستحق الصدقة.

∴ بعض السائلين لا يستحق الصدقة.

الشكل الثاني

تعريفه

الشكل الثاني هو ما كان الوسط فيه محمولاً في المقدمتين معاً، فيكون الأصغر فيه موضوعاً في الصغرى والنتيجة، ولكن الأكبر يختلف وضعه، فإنه موضوع في الكبرى، محمول في النتيجة.

شروطه

للشكل الثاني شرطان أيضاً:

١- اختلاف المقدمتين في الكيف.

٢- كلية الكبرى.

ضروبه

بحسب الشرطين المذكورين في هذا الشكل تكون الضروب المنتجة منه أربعة فقط.

الأول: يتألف من موجبة كلية وسالبة كلية، ينتج سالبة

كلية. مثاله:

كل مجتر ذو ظلف.

ولا شيء من الطائر بذئ ظلف.

∴ لا شيء من المجتر بطائر.

الثاني: يتألف من سالبة كلية وموجبة كلية، ينتج سالبة كلية. مثاله:

لا شيء من الممكنات بدائم.

وكل حق دائم.

∴ لا شيء من الممكنات بحق.

الثالث: يتألف من موجبة جزئية وسالبة كلية، ينتج سالبة جزئية. مثاله:

بعض المعدن ذهب.

ولا شيء من الفضة بذهب.

∴ بعض المعدن ليس بفضة.

الرابع: يتألف من سالبة جزئية وموجبة كلية، ينتج سالبة جزئية. مثاله:

بعض الجسم ليس بمعدن.

وكل ذهب معدن.

∴ بعض الجسم ليس بذهب.

الشكل الثالث

تعريفه

الشكل الثالث هو ما كان الأوسط فيه موضوعاً في المقدمتين معاً، فيكون الأكبر محمولاً في الكبرى والنتيجة معاً، ولكن الأصغر يختلف وضعه، فإنه محمول في الصغرى موضوع في النتيجة.

شروطه

لهذا الشكل شرطان أيضاً:

١- ايجاب الصغرى.

٢- كلية احدى المقدمتين.

ضروبه

بحسب الشرطين المذكورين تكون الضروب المنتجة من هذا الشكل ستة فقط.

الأول: يتألف من موجبتين كليتين، ينتج موجبة جزئية.

مثاله:

كل ذهب معدن.

وكل ذهب غالي الثمن.

∴ بعض المعدن غالي الثمن.

الثاني: يتألف من كليتين والكبرى سالبة، ينتج سالبة جزئية.

مثاله:

كل ذهب معدن.

ولا شيء من الذهب بفضة.

∴ بعض المعدن ليس بفضة.

الثالث: يتألف من موجبتين والصغرى جزئية، ينتج موجبة

جزئية. مثاله:

بعض الطائر أبيض.

وكل طائر حيوان.

∴ بعض الأبيض حيوان.

الرابع: يتألف من موجبتين والكبرى جزئية، ينتج موجبة

جزئية. مثاله:

كل طائر حيوان.

بعض الطائر أبيض.

∴ بعض الحيوان أبيض.

الخامس: يتألف من موجبة كلية وسالبة جزئية، ينتج

سالبة جزئية. مثاله:

كل حيوان حساس.

وبعض الحيوان ليس بانسان.

∴ بعض الحساس ليس بانسان.

السادس: يتألف من موجبة جزئية وسالبة كلية، ينتج
سالبة جزئية. مثاله:

بعض الذهب معدن.

ولا شيء من الذهب بحديد.

∴ بعض المعدن ليس بحديد.

الشكل الرابع

تعريفه

الشكل الرابع هو ما كان الأوسط فيه موضوعاً في الصغرى
محمولاً في الكبرى، عكس الأول، فيكون وضع الأصغر والأكبر
في النتيجة يخالف وضعهما في المقدمتين.

شروطه

يشترط في انتاج هذا الشكل، بالاضافة إلى الشروط الثلاثة
العامة في كلّ شكل، ما يلي:

- ١- ألا تكون احدى مقدماته سالبة جزئية.
- ٢- كلية الصغرى إذا كانت المقدمتان موجبتين.

ضروبه

بحسب الشروط المذكورة تكون الضروب المنتجة منه خمسة فقط.

الأول: يتألف من موجبتين كليتين، ينتج موجبة جزئية.

مثاله:

كل انسان حيوان.

وكل ناطق انسان.

∴ بعض الحيوان ناطق.

الثاني: يتألف من موجبة كلية وموجبة جزئية، ينتج

موجبة جزئية. مثاله:

كل انسان حيوان.

وبعض الولود انسان.

∴ بعض الحيوان ولود.

الثالث: يتألف من سالبة كلية وموجبة كلية، ينتج سالبة

كلية. مثاله:

لا شيء من الممكن بدائم.

وكل محل للحوادث ممكن.

∴ لا شيء من الدائم بمحل للحوادث.

الرابع: يتألف من موجبة كلية وسالبة كلية، ينتج سالبة

جزئية. مثاله:

كل سائل يتبخر.

ولا شيء من الحديد بسائل.

∴ بعض ما يتبخر ليس بحديد.

الخامس: يتألف من موجبة جزئية وسالبة كلية، ينتج

سالبة جزئية. مثاله:

بعض السائل يتبخر.

لا شيء من الحديد بسائل.

∴ بعض ما يتبخر ليس بحديد.

* * *

تمرين

حدّد شكل كل من القياسات التالية اولاً، ثم هل هي من الضروب المنتجة او العقيمة، و ما هي نتيجة ذلك في حالة كونه منتجاً؟

كل زئبق فلز؛

كل حديد فلز؛

كل الابقار تأكل العشب؛

كل زئبق فلز؛

كل الابقار مجوّفة الحوافر؛

بعض المواد الجامدة فلزات؛

كل زئبق فلز؛

كل مشروب تفاح مسكر؛

كل زئبق غير جامد؛

كل مسكر ليس حلالاً؛

الكاربون ليس فلزاً؛

كل حوت لبون

كل فلز موصل للكهرباء؛

السمك ليس من اللبائن؛

كل خفّاش لبون؛

كل زئبق فلز؛

بعض اللبائن تأكل الاعشاب؛

كل فضة فلز؛

بعض الفلزات زئبق؛

كل انسان حيوان؛

كل عازل ليس زئبق؛

بعض الناس سود؛

القياس الاستثنائي

تأليفه

لما تقدم أنّ الاستثنائي يذكر فيه بالفعل إما عين النتيجة أو نقيضها، فهنا نقول: يستحيل أن تكون النتيجة مذكورة بعينها أو بنقيضها على أنّها مقدمة مستقلة مسلم بصدقها، لأنّه حينئذ يكون الانتاج مصادرة على المطلوب. فمعنى أنّها مذكورة بعينها أو بنقيضها أنّها مذكورة على أنّها جزء من مقدمة.

ولما كانت هي بنفسها قضية ومع ذلك تكون جزء قضية، فلا بدّ أن يفرض أنّ المقدمة المذكورة فيها قضية شرطية لأنّها تتألف من قضيتين بالأصل. فيجب أن تكون - على هذا - إحدى

مقدمتي هذا القياس شرطية. أما المقدمة الأخرى فهي الاستثنائية، أي المشتملة على أداة الاستثناء التي من أجلها سمي القياس استثنائياً. والاستثنائية يستثنى فيها أحد طرفي الشرطية أو نقيضه لينتج الطرف الآخر أو نقيضه.

تقسيمه

وهذه الشرطية قد تكون متصلة وقد تكون منفصلة وبحسبها ينقسم هذا القياس إلى الاتصالي والانفصالي.

شروطه

يشترط في هذا القياس ثلاثة أمور:

- ١- كلية احدي المقدمتين، فلا ينتج من جزئيتين.
- ٢- ألا تكون الشرطية اتفافية.
- ٣- ايجاب الشرطية.

حكم الاتصالي

لأخذ النتيجة من الاستثنائي الاتصالي طريقتان.

١- استثناء عين المقدم لينتج عين التالي. مثاله:

كلما كان الماء جارياً كان معتصماً.

لكن هذا الماء جار.

∴ فهو معتصم.

فلو قلنا: «لكنه معتصم» فإنه لا ينتج «فهو جار»، لجواز أن

يكون معتصماً وهو راكد كثير.

٢- استثناء نقيض التالي، لينتج نقيض المقدم. مثاله:

كلما كان الماء جارياً كان معتصماً.

لكن هذا الماء ليس بمعتصم.

∴ فهو ليس بجار.

فلو قلنا: «لكنه ليس بجار» فإنه لا ينتج «ليس بمعتصم»، لجواز

ألا تكون جارياً، وهو معتصم لأنه كثير.

حكم الانفصالي

لأخذ النتيجة من الاستثنائي الانفصالي ثلاث طرق:

١- إذا كانت الشرطية حقيقية فإنّ استثناء عين أحد الطرفين ينتج نقيض الآخر، واستثناء نقيض أحدهما ينتج عين الآخر، فإذا قلت:

العدد إما زوج أو فرد.

أ - لكن هذا العدد زوج. ينتج فهو ليس بفرد.

ب - لكن هذا العدد فرد. ينتج فهو ليس بزوج.

ج - لكن هذا العدد ليس بزوج. ينتج فهو فرد.

د - لكن هذا العدد ليس بفرد. ينتج فهو زوج.

٢- إذا كانت الشرطية مانعة خلو، فإنّ استثناء نقيض أحد الطرفين ينتج عين الآخر، ولا ينتج استثناء عين أحدهما نقيض الآخر، لأنّ المفروض أنّه لا مانع من الجمع بين العينين فلا يلزم من صدق أحدهما كذب الآخر.

٣- إذا كانت الشرطية مانعة جمع، فإنّ استثناء عين أحد الطرفين ينتج نقيض الآخر. ولا ينتج استثناء نقيض أحدهما عين الآخر، لأنّ المفروض أنّه يجوز أن يخلو الواقع منهما فلا يلزم من كذب أحدهما صدق الآخر. وهذا وما قبله واضح.

- ٢ -

الاستقراء

تعريفه

الاستقراء هو «أن يدرس الذهن عدة جزئيات فيستنبط منها حكماً عاماً»؛ كما لو درسنا عدة أنواع من الحيوان فوجدنا كل نوع منها يحرك فكّه الأسفل عند المضغ، فنستنبط منها قاعدة عامة، وهي: إن كل حيوان يحرك فكّه الأسفل عند المضغ.

أقسامه

الاستقراء على قسمين: تام وناقص؛ لأنه إما أن يتصفح فيها حال الجزئيات بأسرها أو بعضها.

والأول التام، وهو يفيد اليقين.

والثاني الناقص، وهو ألابفحص المستقري إلا بعض الجزئيات، كمثال الحيوان من أنّه يحرك فكه الأسفل عند المضغ، بحكم الاستقراء لأكثر أنواعه.

أقسام الاستقراء الناقص

١- أن يبني على صرف المشاهدة فقط، فإذا شاهد بعض الجزئيات أو أكثرها أن لها وصفاً واحداً، استنبط أن هذا الوصف يثبت لجميع الجزئيات، كمثال استقراء بعض الحيوانات أنّها تحرك فكهها الأسفل عند المضغ، ولكن هذا الاستنباط قابل للنقض فلا يكون الحكم فيه قطعياً.

٢- أن يبني مع ذلك على التعليل أيضاً، بأن يبحث المشاهد لبعض الجزئيات عن العلة في ثبوت الوصف، فيعرف أن الوصف إنما ثبت لتلك الجزئيات المشاهدة لعلّة أو خاصية موجودة في نوعها، ولا شبهة عند العقل أن العلة لا يتخلف عنه معلولها أبداً. فيجزم المشاهد المستقري حينئذ جزماً قاطعاً بثبوت الوصف لجميع جزئيات ذلك النوع وإن لم يشاهدها. كما إذا

شاهد الباحث أن بعض العقاقير يؤثر الاسهال، فبحث عن علّة هذا التأثير وحل ذلك إلى عناصره، فعرف تأثيرها في الجسم الاسهال في الأحوال الاعتيادية، فأنه يحكم بالقطع أن هذا الشيء يحدث هذا الأثر دائماً.

التمثيل

تعريفه

التمثيل: هو «أن ينتقل الذهن من حكم أحد الشيئين إلى الحكم على الآخر لجهة مشتركة بينهما». وبعبارة أخرى هو: «اثبات الحكم في جزئي لثبوته في جزئي آخر مشابه له».

مثاله: إذا ثبت عندنا أنّ النبيذ يشابه الخمر في تأثير السكر على شاربه، وقد ثبت عندنا أنّ حكم الخمر هو الحرمة، فلنا أن نستنبط أنّ النبيذ أيضاً حرام أو على الأقل محتمل الحرمة، للاشتراك بينهما في جهة الاسكار.

أركانہ

وللتمثيل أربعة أركان:

١- الأصل، وهو الجزئي الأول المعلوم ثبوت الحكم له، كالخمر في المثال.

٢- الفرع، وهو الجزئي الثاني المطلوب اثبات الحكم له، كالنبذ في المثال.

٣- الجامع، وهو جهة الشبه بين الأصل والفرع، كالاسكار في المثال.

٤- الحكم المعلوم ثبوته في الأصل، والمراد اثباته للفرع، كالحرمة في المثال.

فإذا توفرت هذه الأركان انعقد التمثيل، فلو كان الأصل غير معلوم الحكم أو فاقداً للجامع المشترك لا يحصل التمثيل.

قيمتہ العلمیة



ان التمثيل على بساطته من الأدلة التي لا تفيد إلا الاحتمال. لأنه لا يلزم من تشابه شيئين في أمر بل في عدة أمور أن يتشابهها من جميع الوجوه.

غير أنه يمكن أن نعلم أنّ الجامع، أي جهة المشابهة، علّة تامة لثبوت الحكم في الأصل، وحينئذ نستنبط على نحو اليقين أنّ الحكم ثابت في الفرع، لوجود علته التامة فيه، لأنّه يستحيل تخلف المعلول عن علته التامة. والتمثيل من هذه الجهة يلحق بقسم الاستقراء المبني على التعليل الذي أشرنا إليه سابقاً، بل هو نفسه.



الباب السادس

الصناعات الخمس



تمهيد

إنّ للقياس مادة وصورة. والبحث عنه يقع من كلتا الجهتين، وما تقدم في الباب الخامس كان بحثاً عنه من جهة صورته. والمقصود من المادة مقدماته في أنفسها مع قطع النظر عن صحة تأليفها بعضها مع بعض. وهي تختلف من جهة الاعتقاد بها والتسليم بصدقها وعدمهما، وإن كانت صورة القياس واحدة لا تختلف: فقد تكون القضية التي تقع مقدمة مصدقاً بها وقد لا تكون. والمصدق بها قد تكون يقينية وقد تكون غير يقينية. وبحسب اختلاف المقدمات، وبحسب ما تؤدي إليه من نتائج، وبحسب أغراض تأليفها، ينقسم القياس إلى البرهان

والجدل والخطابة والشعر والمغالطة. والبحث عن هذه الأقسام الخمسة أو استعمالها هي الصناعات الخمس، فيقال مثلاً: صناعة البرهان، صناعة الجدل . وهكذا.

وقبل الدخول في بحثها واحدة واحدة، نذكر من باب المقدمة أنواع القضايا المستعملة في القياس وأقسامها. أو فقل حسب الاصطلاح العلمي مبادئ الأقيسة. ثم نذكر بعد ذلك الصناعات.

مبادئ الأقيسة

لا يجب في كل قضية أن تطلب بدليل وحجة، بل لابد من الانتهاء في الطلب إلى قضايا مستغنية عن البيان وإقامة الحجة. وهاتيك المقدمات المستغنية عن البيان تسمى مبادئ المطالب أو مبادئ الأقيسة. وهي ثمان أصناف: يقينيات، مظنونات، مشهورات، وهميات، مسلمات، مقبولات، مشبهات، ومخيلات.

١- اليقينيّات

اليقين المقصود هنا هو الاعتقاد المطابق للواقع الذي لا يَحتمل النقيض لا عن تقليد.

وتنقسم القضية اليقينية إلى بديهية، ونظرية كسبية تنتهي لا محالة إلى البديهيات. فالبديهيات - اذن - هي أصول اليقينيّات، وهي على ستة أنواع بحكم الاستقراء: أوليات، مشاهدات، تجريّات، متواترات، حدسيّات، وفطريّات.

١- الأوليات

وهي قضايا يصدّق بها العقل لذاتها، أي بدون سبب خارج عن ذاتها، بأن يكون تصوّر الطرفين مع توجه النفس إلى النسبة بينهما كافياً في الحكم والجزم بصدق القضية، فكُلّما وقع للعقل أن يتصور حدود القضية - الطرفين - على حقيقتها وقع له التصديق بها فوراً عندما يكون متوجّهاً لها. وهذا مثل قولنا «الكل أعظم من الجزء» و «النقيضان لا يجتمعان».

٢- المشاهدات

وتسمى أيضاً المحسوسات، وهي القضايا التي يحكم بها العقل

بواسطة الحسّ، ولا يكفي فيها تصوّر الطرفين مع النسبة، ولذا قيل: من فقد حسّاً فقد فقدَ علماً.

والحسّ على قسمين:

حسّ ظاهر وهو خمسة أنواع: البصر، السمع، الذوق، الشم واللمس. والقضايا المتيقنة بواسطة تسمى حسيات، كالحكم بأنّ الشمس مضيئة، وهذه النار حارة، وهذه الثمرة حلوة، وهذه الوردة طيبة الرائحة.

وحسّ باطن، والقضايا المتيقنة بواسطة تسمى وجدانيات، كالعلم بأنّ لنا فكرة وخوفاً وألماً ولذة وجوعاً وعطشاً. ونحو ذلك.

٣- التجريبات

وتسمّى المجربات أيضاً، وهي القضايا التي يحكم بها العقل بواسطة تكرّر المشاهدة منا في أحساسنا، فيحصل بتكرّر المشاهدة ما يوجب أن يرسخ في النفس حكم لا شك فيه، كالحكم بأنّ كلّ نار حارة، وإنّ الجسم يتمدد بالحرارة.

٤- المتواترات

وهي قضايا تسكن إليها النفس سكوناً يزول معه الشك ويحصل الجزم القاطع. وذلك بواسطة أخبار جماعة يمتنع تواطؤهم على الكذب ويمتنع اتفاق خطأهم في فهم الحادثة، كعلمنا بوجود البلدان النائية التي لم نشاهدها وبنزول القرآن الكريم على النبي - محمد صلى الله عليه وآله - وبوجود بعض الأمم السالفة أو الأشخاص.

٥- الحدسيات

وهي قضايا مبدأ الحكم بها حدس من النفس قوي جداً يزول معه الشك ويدعن الذهن بمضمونها، مثل حكمنا بأن القمر وزهرة وعطارد وسائر الكواكب السيارة مستفاد نورها من نور الشمس، وإن انعكاس شعاع نورها إلى الأرض يضاهاى انعكاس الأشعة من المرآة إلى الأجسام التي تقابلها. ومنشأ هذا الحكم أو الحدس اختلاف تشكلها عند اختلاف نسبتها من الشمس قريباً وبعداً.

٦- الفطريات

وهي القضايا التي قياساتها معها، أي أنّ العقل لا يصدق بها بمجرد تصوّر طرفيها كالأوليات، بل لا بدّ لها من وسط، إلاّ أنّ هذا الوسط ليس ممّا يذهب عن الذهن حتى يحتاج إلى طلب وفكر، فكلّما أحضر المطلوب في الذهن حضر التصديق به لحضور الوسط معه.

مثل حكمنا بأنّ الاثني عشر الخمس العشرة، فإنّ هذا حكم بديهي إلاّ أنّه معلوم بوسط، لأنّ الاثني عشر قد انقسمت العشرة إليه وإلى أربعة أقسام أخرى كل منها يساويه، وكل ما ينقسم عدد إليه وإلى أربعة أقسام أخرى كل منها يساويه فهو خمس ذلك العدد، فالاثني عشر الخمس العشرة. ومثل هذا القياس حاضر في الذهن لا يحتاج إلى كسب ونظر.

٢- المظنونات

وهي مأخوذة من الظن، والظن المقصود به باصطلاح المناطقة هو ترجيح أحد طرفي القضية، النفي أو الاثبات، مع تجويز الطرف الآخر.

فالمظنونات - على هذا - هي قضايا يصدق بها اتباعاً لغالب الظن مع تجويز نقيضه، كما يقال مثلاً: فلان يسارٌ عدوِّي فهو يتكلم عليّ، أو فلان لا عمل له فهو سافل.

٣- المشهورات

وتسمى الذايعات أيضاً. وهي قضايا اشتهرت بين الناس وذاع التصديق بها عند جميع العقلاء أو أكثرهم أو طائفة خاصة. وهي على معنيين:

١- المشهورات بالمعنى الأعم، وهي التي تطابقت على الاعتقاد بها آراء العقلاء كافة، وإن كان الذي يدعو إلى الاعتقاد بها كونها أولية ضرورية في حد نفسها ولها واقع وراء تطابق الآراء عليها. فتشمل المشهورات بالمعنى الأخص الآتية وتشمل مثل الأوليات والفطريات التي هي من قسم اليقينيات البديهية. وعلى هذا فقد تدخل القضية الواحدة مثل قولهم «الكل أعظم من الجزء» في اليقينيات من جهة، وفي المشهورات من جهة أخرى.

٢- المشهورات بالمعنى الأخص أو المشهورات الصرفة،

وهي أحق بصدق وصف الشهرة عليها، لأنها القضايا التي لا عمدة لها في التصديق إلا الشهرة وعموم الاعتراف بها، كحسن العدل وقبح الظلم، وكوجوب الذب عن الحرم واستهجان ائداء الحيوان لا لغرض.

٤- الوهميات

والمقصود بها القضايا الوهمية الصرفة. وهي قضايا كاذبة إلا أن الوهم يقضي بها قضاء شديد القوة، فلا يقبل ضدها وما يقابلها حتى مع قيام البرهان على خلافها.

توضيح ذلك أن الوهم تابع منقاد للحس ومكبل به، فما لا يقبله الحس لا يقبله الوهم إلا لابساً ثوب المحسوس، وان كانت له قابلية ادراك المجردات عن الحس كقابليته لادراك المحسوسات.

فإذا كانت أحكام الوهم جارية في نفس المحسوسات فإنّ العقل يصدقه فيها فيتطابقان في الحكم، كما في الأحكام الهندسية، ومثل ما إذا حكم الوهم بأنّ هذين الجسمين لا يحلان في مكان واحد بوقت واحد، فإنّ العقل أيضاً يساعده فيه لحكمه

بأن كل جسمين مطلقاً كذلك، فيتطابقان.

وإذا كانت أحكامه في غير المحسوسات، وهي التي نسميها بالقضايا الوهمية الصرفة، فلا بد أن تكون كاذبة، لاصرار الوهم على تمثيلها على نهج المحسوسات، وهي بحسب ضرورة العقل ليست منها.

ومن أمثلة ذلك حكم الوهم بأن كل موجود لابد أن يكون مشاركاً إليه وله وضع وحيّز، ولا يمكنه أن يتمثله إلا كذلك، حتى أنه يتمثل الله تعالى في مكان مرتفع علينا، وربما كانت له هيئة انسان مثلاً.

٥- المسلمات

وهي قضايا حصل التسالم بينك وبين غيرك على التسليم بأنها صادقة، سواء كانت صادقة في نفس الأمر، أو كاذبة كذلك، أو مشكوكة.

٦- المقبولات

وهي قضايا مأخوذة ممن يوثق بصدقه تقليداً، إمّا لأمر سماوي، كالشرايع والسنن المأخوذة عن النبي والإمام المعصوم، وإمّا لمزيد عقله وخبرته كالمأخوذات من الحكماء وأفاضل السلف.

٧- المشبهات

وهي قضايا كاذبة يعتقد بها، لأنها تشبه اليقينيّات أو المشهورات في الظاهر. وبعض اسباب الاشتباه يأتي في صناعة المغالطة.

٨- المخيلات

وهي قضايا ليس من شأنها أن توجب تصديقاً، إلاّ أنّها توقع في النفس تخييلات تؤدي إلى انفعالات نفسية، من انبساط في النفس أو انقباض، ومن استهانة بالأمر الخطير أو تهويل أو تعظيم للشيء اليسير.

وتأثير هذه القضايا - التي هي موادّ صناعة الشعر - في النفس ناشئ من تصوّر المعنى بالتعبير تصويراً خيالياً خلافاً وان كان لا واقع له.

أقسام الأقيسة بحسب المادة

تقدم أن القياس بحسب اختلاف المقدمات من حيث المادة، وبحسب ما تؤدي إليه من نتائج، وبحسب أغراض تأليفها، ينقسم إلى البرهان والجدل والخطابة والشعر والمغالطة.

بيان ذلك: أن القياس - بحسب اختلاف المقدمات من جهة كونها يقينية أو غير يقينية - إما أن يفيد تصديقاً وإما تأثيراً آخر غير التصديق من التخيل والتعجب ونحوهما.

ثم الأول إما أن يفيد تصديقاً جازماً لا يقبل احتمال الخلاف، أو تصديقاً غير جازم يجوز فيه الخلاف أي ظنياً. ثم ما يفيد تصديقاً جازماً إما أن يعتبر فيه أن يكون تأليفه لغرض أن ينتج حقاً أم لا. ثم ما يعتبر فيه إنتاج الحق إما أن تكون النتيجة حقاً واقعاً أم لا.

فهذه خمسة أنواع:

- ١- ما يفيد تصديقاً جازماً وكان المطلوب حقاً واقعاً، وهو البرهان. والغرض منه معرفة الحق من جهة ما هو حق واقعاً.
- ٢- ما يفيد تصديقاً جازماً، وقد اعتبر فيه أن يكون المطلوب حقاً ولكنه ليس بحق واقعاً. وهو المغالطة.

٣- ما يفيد تصديقاً جازماً ولكن لم يعتبر فيه أن يكون المطلوب حقاً، بل المعتبر فيه عموم الاعتراف أو التسليم، وهو الجدل. والغرض منه افحام الخصم والزامه.

٤- ما يفيد تصديقاً غير جازم. وهو الخطابة والغرض منه اقناع الجمهور.

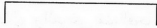
٥- ما يفيد غير التصديق من التخيل والتعجب ونحوهما وهو الشعر. والغرض منه حصول الانفعالات النفسية.

ثم إنّ البحث عن كلّ واحدٍ من هذه الصناعات الخمس أو القدرة على استعمالها عند الحاجة يُسمّى صناعة، فيقال: صناعة البرهان وصناعة المغالطة ... الخ.

* * *

الخلاصة

القياس



ما يفيد غير التصديق
الشعر

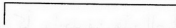
ما يفيد تصديقاً



ما يفيد تصديقاً غير جازم

ما يفيد تصديقاً جازماً

الخطابة



ما لا يعتبر أن يكون حقاً

ما يعتبر أن يكون حقاً

الجدل



ما لا يكون حقاً واقعاً

ما يكون حقاً واقعاً

المغالطة

البرهان

صناعة البرهان

تعريف البرهان

البرهان هو: «قياس مؤلف من يقينيات ينتج يقيناً بالذات اضطراراً».

فالبرهان يقيني واجب القبول مادة وصورة، وغايته أن ينتج اليقين الواجب القبول.

البرهان لِمِّي وأنِّي

إنّ العمدة في كلّ قياس هو الحد الأوسط فيه، لأنّه هو الذي يؤلف العلاقة بين الأكبر والأصغر، فيوصلنا إلى النتيجة

(المطلوب). وفي البرهان خاصة لا بد أن يفرض الحد الأوسط
علّة لليقين بالنتيجة، أي لليقين بنسبة الأكبر إلى الأصغر، وإلا
لما كان الاستدلال به أولى من غيره. ولذا يسمى الحد الأوسط
واسطة في الاثبات.

وعليه فالحد الأوسط إما أن يكون - مع كونه واسطة في
الاثبات - واسطة في الثبوت أيضاً، أي يكون علّة لثبوت الأكبر
للأصغر، وإما أن لا يكون واسطة في الثبوت.

فان كان الأوّل، أي أنّه واسطة في الاثبات والثبوت معاً،
فان البرهان حينئذ يسمى برهان لِمَ أو البرهان اللمي، لأنّه يعطي
اللمية في الوجود والتصديق معاً، فهو معط للميّة^(١) مطلقاً
فسمّي به، كقولهم: «هذه الحديد ارتفعت حرارتها، وكل حديدة
ارتفعت حرارتها فهي متمددة، فينتج هذه الحديد متمددة».
فالاستدلال بارتفاع الحرارة على التمدد استدلال بالعلّة على
المعلول. فكما أعطت الحرارة الحكم بوجود التمدد في الزهن
للحديدة كذلك هي معطية في الخارج وجود التمدد لها.
وإن كان الثاني، أي أنّه واسطة في الاثبات فقط ولم يكن

١- اللميّة هي العلية، مصدر صناعي مأخوذ، من كلمة «لِمَ».

واسطة في الثبوت، فيسمى برهان إن أو البرهان الإتي، لأنه يعطي الاثية^(١). والاثية مطلق الوجود.

١- الإثية مصدر صناعي مأخوذة من كلمة «إن» التي تدلّ على الثبوت والوجود.

صناعة الجدل

تعريف الجدل

الجدل صناعة تمكن الانسان من اقامة الحجج المؤلفة من المسلمات أو من ردّها حسب الارادة ومن الاحتراز عن لزوم المناقضة في المحافظة على الوضع.

والمراد من الوضع هنا الرأي المعتقد به أو الملتزم به، كالمذاهب والملل والنحل والآراء السياسية والاجتماعية وما إلى ذلك. والإنسان كما يعتنق الرأي ويدافع عنه لأنه عقيدته، قد يعتنقه لغرض آخر، فيتعصب له ويلتزمه وإن لم يكن عقيدة له.

مبادئ الجدل

إنّ مبادئ الجدل الأولية التي تعتمد عليها هذه الصناعة هي المشهورات والمسلمات.

ثم لا يخفى أنّه ليس كل ما يسمّى مشهوراً هو من مبادئ الجدل، فإنّ الشهرة تختلف بحسب اختلاف الأسباب في كيفية تأثيرها في الشهرة. وبهذا الاعتبار تنقسم المشهورات إلى ثلاثة أقسام:

١- المشهورات الحقيقية، وهي التي لا تزول شهرتها بعد التعقيب والتأمل فيها.

٢- المشهورات الظاهرية، وهي المشهورات في بادئ الرأي التي تزول شهرتها بعد التعقيب والتأمل مثل قولهم: انصر أخاك ظالماً أو مظلوماً، فإنّه يقابله المشهور الحقيقي وهو: لا تنصر الظالم وان كان أخاك.

٣- الشبيهة بالمشهورات، وهي التي تحصل شهرتها بسبب عارض غير لازم تزول الشهرة بزواله، فتكون شهرتها في وقت دون وقت وحال دون حال، مثل استحسان الناس في العصر المتقدم لاطلاق الشوارب تقليداً لبعض الملوك والأمراء، فلما

زال هذا السبب زالت هذه العادة وزال الاستحسان.
ولا يصلح للجدل إلا القسم الأول دون الأخيرين، أما
الظاهرية فأنما تنفع فقط في صناعة الخطابة، وأما الشبيهة
بالمشهورات فنفعها خاص بالمشاغبة كما سيأتي في صناعة
المغالطة.

معنى الموضع

للتعبير بالموضع أهمية خاصة في هذه الصناعة، فينبغي أن
نتقن جيداً معنى هذه اللفظة.

الموضع - باصطلاح هذه الصناعة - هو الأصل أو القاعدة
الكلية التي تتفرع منها قضايا مشهورة.
ولا يشترط في الأصل (الموضع) أن يكون في نفسه مشهوراً،
فقد يكون وقد لا يكون.

مثال الموضع قولهم: «إذا كان أحد الضدين موجوداً في
موضوع كان ضده الآخر موجوداً في ضد ذلك الموضوع».
فهذه القاعدة تسمى موضعاً، لأنه تنشعب منها عدة أحكام
مشهورة تدخل تحتها، مثل قولهم: «إذا كان الاحسان للأصدقاء

حسناً فالإساءة إلى الأعداء حسنة أيضاً»، وقولهم: «إذا كانت معاشره الجهال مذمومة فمقاطعة العلماء مذمومة».

فائدة الموضوع

الفائدة من الموضوع هي أنّ صاحب هذه الصناعة يستطيع أن يعدّ الموضوع ويحفظها عنده أصولاً وقواعد عامة، ليستنبط منها المشهورات النافعة له في الجدل عند الحاجة للإبطال أو الإثبات، واحصاء الموضوع (القواعد العامة) أسهل وأجدي في التذكر من احصاء جزئياتها (المشهورات المنشعبة منها).

صناعة الخطابة

تعريف الخطابة

الخطابة: «صناعة علمية بسببها يمكن اقناع الجمهور في الأمر الذي يتوقع حصول التصديق به بقدر الامكان».

هذا هو تعريف أصل هذه الصناعة التي غايتها حصول ملكة الخطابة التي بها يتمكن الشخص الخطيب من اقناع الجمهور. والمراد من القناعة هو التصديق بالشيء مع الاعتقاد بعدم امكان أن يكون له ما ينقض ذلك التصديق، أو مع الاعتقاد بامكان ما ينقضه إلا أن النفس تصير بسبب الطرق المقنعة أميل إلى التصديق من خلافه.

وظائف الخطابة وفوائدها

إنّ وظائف الخطابة هو الدفاع عن الرأي، وتنوير الرأي العام في أي أمر من الأمور، والحض على الاقتناع بمبدأ من المبادئ، والتحريض على اكتساب الفضائل والكمالات واجتناب الرذائل والسيئات، وإثارة شعور العامة وإيقاظ الوجدان والضمير فيهم. وبالاختصار وظيفتها اعداد النفوس لتقبل ما يريد الخطيب أن تقتنع به.

أجزاء الخطابة

الخطابة تشتمل على جزئين: العمود والاعوان.

أ- العمود. يقصدون بالعمود هنا مادة قضايا الخطابة التي تتألف منها الحجج الاقناعية، وتسمى الحجج الاقناعية باصطلاح هذه الصناعة التثبيت.

ب- الاعوان. ويقصدون بها الأقوال والأفعال والهيئات الخارجية عن العمود المعينة له على الاقناع المساعدة له على التأثير المهيئة للمستمعين على قبوله.

وكل من الأمرين (العمود والاعوان) يعد في الحقيقة جزءاً مقوماً للخطابة.

صور تأليف الخطابة

في الخطابة أكثر ما يعول الناس على القياس والتمثيل، وان استعمل الاستقراء أحياناً.

ولا يجب في القياس وغيره عند استعماله هنا أن يكون يقينياً من ناحية تأليفه، أي لا يجب أن يكون حافظاً لجميع شرائط الانتاج، بل يكفي أن يكون تأليفه منتجاً بحسب الظن الغالب و إن لم يكن منتجاً دائماً، كما لو تألف القياس مثلاً على نحو الشكل الثاني من موجبتين، كما يقال: فلان يمشي متأنياً فهو مريض، فحذفت كبراه الموجبة وهي «كل مريض يمشي متأنياً»؛ مع أنّ الشكل الثاني من شروطه اختلاف المقدمتين بالكيف.

وكذلك قد يستعمل التمثيل في الخطابة خالياً من جامع حيث يفيد الظن بأنّ هناك جامعاً، مثل أن يقال: مرّ بالأمس من هناك رجل مسرع وكان هارباً، واليوم يمرّ مسرع آخر من هنا، فهو هارب.

وكذلك يستعمل الاستقراء فيها بدون استقصاء لجميع الجزئيات، مثل أن يقال: الظالمون قصيرو الأعمار، لأنّ فلان الظالم وفلان وفلان قصيرو الأعمار، فيعد جزئيات كثيرة يظن معها الحاق القليل بالأعم الأغلب.

صناعة الشعر

تعريف الشعر

الشعر كلام مخيل مؤلف من أقوال موزونة متساوية مقفاة. ومن هذا التعريف يعلم أنّ مبادئ الشعر هي المخيلات. وقلنا: متساوية، لأنّ مجرد الوزن من دون تساوي الأبيات ومصارعها فيه لا يكون له ذلك التأثير إذ يفقد مزية النظام فيفقد تأثيره. فتكرار الوزن على تفعيلات متساوية هو الذي له الأثر في انفعال النفوس.

فائدته

إنّ للشعر نفعاً كبيراً في حياتنا الاجتماعية. ويمكن تلخيص أهم

فوائده في الأمور الآتية:

- ١- إثارة حماس الجند في الحروب.
- ٢- إثارة حماس الجماهير لعقيدة دينية أو سياسية، أو إثارة عواطفه لتوجيهه إلى ثورة فكرية أو اقتصادية.
- ٣- إهانة الحزن والبكاء والتوجع والتألم، كما في مجالس الغزاء.
- ٤- الاعتراض عن فعل المنكرات وإخماد الشهوات، أو تهذيب النفس وترويضها على فعل الخيرات، كالحكم والمواعظ والآداب.

صناعة المغالطة

معنى المغالطة وبماذا تتحقق

القياس ان كان شبيهاً بالبرهان سمّي سفسطائياً، وصناعته سفسطة.

وإن كان شبيهاً بالجدل سمّي مشاغبياً وصناعته مشاغبة. وسبب كل من السفسطة والمشاغبة لا يخلو عن أحد شيئين: إما الغلط حقيقة من القاييس، وإما تعمد تغليط الغير وإيقاعه في الغلط مع انتباهه إلى الغلط. وعلى كل منهما يقال له مغالط، وقياسه مغالطة، باعتبار أنه في كلا الحالين يكون ناقضاً لوضع ما.

فائدة المغالطة

إنّ لصناعة المغالطة فائدة لا يستهان بها لدى أهل العلم، وذلك من ناحيتين:

- ١- أنه بها قد يتمكن الباحث من النجاة من الوقوع في الغلط ويحفظ نفسه من الباطل.
- ٢- أنه بها قد يتمكن من مدافعة المغالطين وكشف مداخل غلطهم.

مواد المغالطة

مواد هذه الصناعة هي المشبهات والوهميات. والوهميات من وجه داخلية في المشبهات، باعتبار التوهم فيها أنّ المعقولات لها حكم المحسوسات.

أجزاء المغالطة

لهذه الصناعة جزءان كالجزئين في صناعة الخطابة: أحدهما كالعمود في الخطابة، وهي القضايا التي بذاتها تقتضي المغالطة، ولنسمها: أجزاء الصناعة الذاتية.

ثانيهما كالأعوان في الخطابة، وهي ما تقتضي المغالطة بالعرض، كالتشنيع على المخاطب وتشويش أفكاره باخجاله والاستهزاء به، ونحو ذلك. ولنسمها: أجزاء الصناعة العرضية.

أنواع المغالطات

١- المغالطات اللفظية

المغالطات اللفظية هي التي تنشأ من الغلط من جهة لفظية. ومن أهمها المغالطة باشتراك الاسم. وأكثر اشتباه الناس وغلطهم ومغالطتهم من أقدم العصور يرجع إلى هذه الناحية اللفظية، كالمغالطات الناشئة من الإبهام في كلمة الحرية والوطن في الأبحاث الاجتماعية.

٢- المغالطات المعنوية

المغالطة المعنوية هي كل مغالطة غير لفظية. وهي تنقسم إلى قسمين: ١- ما يقع في التأليف بين جزئي^(١) قضية واحدة. كأخذ ما بالعرض مكان ما بالذات. وهو أن يقع الخلل بجزء واحد، بأن

١- الجزءان هما الموضوع والمحمول أو المقدم والتالي.

يحذف الجزء ويذكر مكانه ما هو بدله، إمّا عارضه أو معروضه، وإمّا لازمه أو ملزومه، مثلاً يقال: إنَّ كلَّ ماء طاهر، وإنَّ كلَّ ماء لا يتنجس بملاقاة النجاسة إذا بلغ كراً، فقد يظن الظان من ذلك: إنَّ كلَّ طاهر لا يتنجس بملاقاة النجاسة إذا بلغ كراً. يعني يظن أنّ خاصية عدم التنجس بملاقاة النجاسة عند بلوغ الكرهية خاصية للطاهر بما هو طاهر، لا للماء الطاهر، فيحسب أنّ الطاهر غير الماء من المايعات إذا بلغ كراً كان له هذا الحكم. فقد حذف هنا الموضوع، وهو الماء، و وضع بدله عارضه، وهو طاهر.

٢- ما يقع في التأليف بين القضايا، كالمصادرة على المطلوب. وهي أن تكون إحدى المقدمات نفس النتيجة واقعاً، وإن كانت بالظاهر، بحسب رواجها على العقول، غيرها، كما يقال مثلاً: «كل انسان بشر. وكل بشر ضحاك. ينتج: كل انسان ضحاك». فإنَّ النتيجة عين الكبرى فيه.

تم الكتاب والحمد لله

قم - الحوزة العلمية

على الشيرازي



INTRODUCTION TO LOGIC

By: Dr. Ali Shirvani



موسسات دانش

دفتر مرکزی: قم، خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷
تلفن: ۰۹-۷۷۲۲۲۹۸-۷۷۲۲۲۹۸، فاکس: ۰۲۵۱-۷۷۴۱۷۹۸
دفتر تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین
ساختمان تجاری نائیران طبقه همکف، پلاک ۱۶/۱۸
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۵۲۰۵